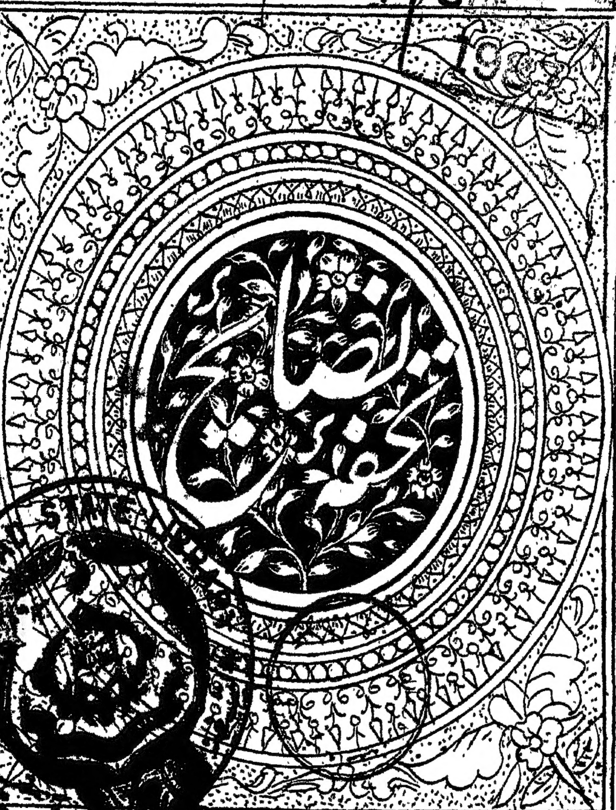
فذکر ان نفعت الذکری سیذکر من یخشی ۱

بعنایات الٰہی بطفیل حضرت رسالت پناہی این رسالہ منتظم مسائل ضروری و مواعظ مبین بزبان واضح و لائح المسمی بہ



بہ تحت ادارت امیدوار رحمت سبحان شیخ نور الدین بن شیخ احمد [illegible] حیدر و صفدر

در مطبع مصطفائی واقع بمبئی طبع گردید ۱۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی بگویم بیحد مر خالق جن و بشر
کرده معلق آسمان هم اختران شمس و قمر

عظمی بداده عرش را پر در پایش طایری
چون برق سالی چار صد اگر رسد پا دیگر

هم آفرین خلقی عرض و طولش آنچنان
هفت طبق ارض و سمایش چو قبه بر سپر

دریا و لبها چو بها کرده روان روی زمین
اشجار پر از میوه‌ها روید زمین شهد و شکر

مرده اراضی جنگلی زنده کند از قطره‌ها
آن خشک میدان یکزمان هم لعل بینی هم خضر

سیارگان چون شمعها کرده بیا از مهر خود
روشن منزین شد سما از مهر خلقی را بسیر

چیز یکه باشد در جهان آن چیز گوید ذکر حق
تسبیح گویان عالمی نامی بود خواهی حجر

شایان این نعمت همون از لطف و فضل خویشتن
محبوب خود خواندش یکی از فضل خود خالق بشر

لیکن نمی فهمد کسی تسبیح هر یک در جهان
مگر آنکه رب العالمین دارد همین هر یک خبر

در نعت حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم

گویم درود درفشان بر روح خاص مرسلان
آن نور عرش و آسمان سلطان جمله بحر و بر

شاه جهان آن مصطفی سلطان جمله انبیا
بهر شفاعت همگنان روز جزا بندد کمر

لولاک حتری بر سرش چون چاو شان پیش رسل
تا او نیاید در جهان جمله رسل باشند بدر

شاهی ندیدم در جهان از قاف تا هم قیروان
نی در زمین نی در سما چون مصطفی باشد دگر

جمله رسل اندر زمین کردند پیدا معجزه
دو نیم مه شد در سما بروی چو کرده یک نظر

رایات او ماحی شده جمله رسوم کفر را
آیات او دیدند چون جمله عرب گشته مقر

در مدح شیخ العالمین قدوة السالکین محمود نصر الدین قدس سره

شیخ معظم پیر ما محمود آن صاحب قران
چون او نباشد هیچکس هم محتشم هم مشتهر

عالم بعلم هیچو او هرگز ندیده مسکر ومی
اندر کرامت هیچو او خیزد کجا دور قمر

او بود شیخ مقتدا واجهانی مقتدی
گشتند اعمی سارکان چون رفت آن صاحب نظر

دارد تمنا عالمی خاک درش سرمه کند
از شوق آن صاحبدلان گشتند او را پی سپر

ای شیخ مخدوم جهان ما را بخواهی از خدا
تا رسته گردم از عنا یابم بجنت کشک زر

در سبب تصنیف کتاب و تعریف ابوالفتح گوید

گوید همین یوسف گدا در وعظ سخنی چند را
از بهر خلف خوش لقا ابوالفتح آن نور البصر

آن رکن دین از علم خود معمور دار در کنها
یا رب بگردان آن چنان بیدار از من این قدر

از تو بخواهم بهر او علم و عمل تقوی ورع
سالک بگردان آنچنان چون او نباشد کس دگر

از صدق دل خواهم ز تو یا رب بگردان پیش من
سبقی بگوید بشنوم بینم جهانی پیش در

پندی بگویم بعد ازین بشنو بهر بابی زمن

دربیت

وزبیت آخر بے بہا در گوش کن جان پدر
تحفۂ نصایح نام این کردم زحق دارم رجا
کاندر نظر پاکان شود مقبول چون شیر و شکر
رنجی کشیدم مدتی هم دردها چون دردزه
تا من برآوردم اینچنین تحفۂ منور نام ور
یارب زفضل و لطف خود گردان چنان این تحفه را
جمله جهان عاشق شوند خوانند هر شام و سحر

باب اول در بیان توحید باری تعالی عز اسمه گوید

گردد چو بالغ کودکی فرض است شناسی حق برو
داند خدا بیشک یکی جز او نشاید کس دگر
بیچون بدان حضرت خدا مثلی ندارد و شبیه هم
هرگز نزاده کس ازو نے مادر او را نی پدر
او را طعام و آب و زن هرگز نباشد حاجتی
خوابی نه او را غفلتی نے سهو را بر وے گذر
بستی نخواهد از کسے نے مشورت با کس کند
جمله جهان محتاج او از کس نخواهد او نصر
جوهر مرکب جسم هم عرض و متناهی هم مگو
نامش مخوان جز آنکه آن صاحب شرع کرده خبر
نی کل بگوئی بعض هم رنگی نگوئی نے مزه
بوئی نگوئی شکل هم نے قد و قامت نی صور

اوراگگوئی درمکان نے عرش گوئی جای او
نی پیش و پس نی راست و چپ نے زیر گوئی نے زبر

زین بدان حضرت خدا شنواست او بیناست هم
اشیا شده از خواست او هم نور و ظلمت خیر و شر

موجد کرده عالمی مختار در ایجاد هم
عاجز نبوده هیچگه و قتی نگشته مضطر

حادث بدان جمله جهان جز حق بدان کس را قدم
جمله صفاتش همچنین بیشک بدان جان پدر

گویا بدان حضرت خدا اندر ازل در یک سخن
آمر بدان ناهی بدان صیغه یکے جمله خبر

حرفی ندارد صوت هم اعراب در وی نے هجا
دانی کلامش بیشکی از جنس خاطر هم فکر

دیده شود حضرت خدا از بعد جنت آخرت
بینند جمله مومنان هر یک بدیده چشم سر

بکنند فراش هر یکے نعمت جنان زحمت جهان
مدهوش جمله مومنان از یک تجلی در نظر

رویت نباشد در مکان نی در جهت نی متصل
کیفے ندارد این سخن نے درک و نی مثل دگر

دیدن خدا در خواب هم باشد روا اندر شرع
محکی است از جمله سلف صد لک دین وارد تم

الله لا اله الا هو الحی القیوم ۱۲
ان الله سمیع بصیر ۱۲
والقدر خیره وشره من الله تعالی ۱۲
الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ۱۲
العالم متغیر وکل متغیر حادث فالعالم حادث ۱۲
القدیم ما لا یکون لوجوده ابتداء ولا انتهاء ۱۲
اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون ۱۲
ازلی آنرا گویند که ابتدا ندارد و ابدی آنرا که انتها ندارد ۱۲
قال علیه الصلوة والسلام سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر ۱۲
رأیت ربی فی المنام ...

باب دوم در احکام و ارکان ایمان گوید

گر انبیا هم نامدی نی شرع بودی در جهان
واجب شدی بر مردمان ایمان بخالق مقتدر

تصدیق دل ایمان بدان این رکن اصلی بیشکی
اقرار شد اندر زبان از بهر احکام ای پسر

تصدیق گر داری بدل اقرار ناری بر زبان
باشی تو مؤمن نزد حق کافر بنزدیک بشر

گر مردمی اندر جهل نه شنود علمی از کسی
آنجا بمیرد آنچنان یابد عذابی در سقر

ایمان بیارد چون کسی علمی بخواند معرفت
عامی بود او مؤمنی ایمان مقلد معتبر

هرگز نیاید مؤمنی بیرون ز ایمان هیچگه
گرچه گناهان میکند از صد کبایر بیشتر

چون کافری کو میکند صد چند حسنه طاعتی
از کفر ناید او برون گر میکند عدد القطر

شکی نیاری شبهه هم ایمان خود جانا مئمن
برحق بگو من مؤمنم ورنه تو باشی از کفر

دوزخ نماند مؤمنی جاوید لیکن چند گه
قدر گنه رنجی کشد آید بتر ون لیس زان قدر

چون تو کنی عصیان بسی نیکی بکن هم متصل

عفوت کند حضرت خدا جمله گنه گر ذو بدر

باب سوم در بیان عقاید و عقوبت گور گوید

در گور پرسش حق بدان بر کودکان هم بالغان
منکر نکیری پرسدش از وی چو غایب شد بشر

مؤمن که باشد یا رسا بدهد جوابی و دشان
گویند او را خسپ تو همچون عروسی شاد و ور

عُصاة بعضی مومنان گویند جواب از فضل رب
کفار را بسته زبان دایم عذاب بیشتر

غرقه بآبی گر شود شیری کُشد یا سوخته
او را سوالی دان یقین در گور نی این منحصر

در گور ضغطه دان بحق ابرار را آسان شود
اشرار را باشد چنان چون در جواز آن نیشکر

اطفال جمله مشرکان اندر سوال و از بهشت
کرده توقف بیشکی آن شیخ است تا موثر

در گور عاصی مومنی بیند عقابی چند گه
کفار را در گور دان دایم عذابی بیشتر

انعام و راحت بعید احسان کرم در گورها
مؤمن که باشد صالحی بیند همین شام و سحر

در گور باشد زندگی چون زندگی است ذرّ ما
گنجشک شنید بر قبر مرده بداند مباده

راحت عذابی هر چه هست از نیک و بد در گورها
دانند خلقی همگنان الا همین جن و بشر

صوری چو اول در دمند میرند جمله زندگان
در صور دومی بیشکی خیزند هر یک از قبر

صوری گرفته در دهان داده خمی مر پشت را
یکپای پیش و پس دگر باشد همین او منتظر

اجساد عالم جملگی مجنون و عاقل کودکان
جن و شیاطین وحش هم طیر و بهایم در حشر

آیند حاضر جملگی هر یک حسابی می دهند
عدلی شود بر همگنان ظلمی نه بر کس نی جبر

میزان بحق دان بیشکی از بهر مومن کافران
اعمال او وزنی شود آن خیر باشد خواه شر

نیکی گران آید اگر مصلح بدان او را ولی
مفسد شقی باشد یقین شری گران آید اگر

پس نامها پران شوند یابند جمله مومنان
در راست دست مومنان در دست چپ جمله کفر

بر پشت دوزخ پل بدان خلقی رود بالای آن
از تیغ باشد تیزتر باریکتر از موی سر

بعضی چو برقی بگذرند بعضی چو باد و اسپی
بعضی چو راجل میروند بعضی چو موری هم بتر

روشن شود هم رویها بعضی چو ماه چارده
بعضی سیه گردد چنان دیگو یشب زد خو بتر

آید جوارح در سخن بدهد گواهی دست و پا
حیران شود جمله جهان مردم ز هوش بی خبر

هم حوض کوثر حق بدان اندر بهشت چار جوی
از آب و شیر و شهد هم جوی چهارم از خمر

مخلوق دان امروز تو جنت جهنم هر دو را
این هر دو را با اهل خود فانی مدان ای نامور

امروز با مالک بکشد هیزم بدوزخ و بدهد دم
هر لحظه رضوان کوشکی سازد همین از مشک تر

مؤمن بجنت جاودان فی مرگ بیند فی علل
کافر بسوزد همچنین دائم بآتش در سقر

مؤمن بقدر ذنب خود بیند عذاب بعد از ان
آید برون جنت رود صد کوشک یابد از گهر

مؤمن بدوزخ چون رود آتش گردد گرد او
سختی نه او را در سقر الا که خوف و یا خطر

دوزخ بسوزد جن پری کافر چو باشد بالیقین
در نیل جنت پریان وان اختلافی مشتهر

نومید بودن از خدا هم ایمنی از کفر دان
تصدیق کاهن کفر شد از غیب چون گوید خبر

هرگز نباشد اولیا چون انبیا در مرتبه
نی از فرشته هیچکس باشد چو ایشان ای پسر
زهاد جمله اولیا باشند افضل از ملک
جز از خواص جملہ کس هر چار ایشان ناموزه
جز انبیا و اولیا زهاد صالح مردمان
فضلی ندارد بر ملک دیگر عوامی از بشر
هرگز نباشد هیچکس پس انبیا بو بکر چون
از بعد او میدان عمر پس بعد زان عثمان نگر
وز بعد او حیدر بدان کو بود شاهی در جهان
مسلم شوی مخلص همین از رفض گردی پاک تر
افضل خدیجه زنان پس عائشه افضل بدان
افضل ز جمله دختران تو فاطمه زهرا شمر
سخنی مگو در حق کس اصحاب احمد مصطفی
سیاره دانی هر یکی نی هیچو شان کس راهبر
گواهی بده کین ده نفر از اهل جنت بیشکی
بو بکر و عثمان هم علی دانی چهارم شد عمر
سعد و سعید و طلحه دان هم بو عبیده هشتمی
دانی زبیر او شد نهم عبد الرحمان ناموره
مشتاق را بر حق بدان زادم در آری جملگی
بشنو تو زین سخن رسته شوی از رو حشد

[حاشیه: متن حاشیه‌ای به خط ریز عربی و فارسی در کنار صفحه، شامل احادیث (قال النبی صلی الله علیه وسلم ...، الله الله فی اصحابی ...)؛ بیشتر آن ناخوانا]

تو نار و جنت عرش را کرسی و هم لوح و قلم
موجود دان مخلوق هم فانی مدان هم منکدر
در لوح مرقوم آنچه شد زان خشک و فارغ شد قلم
جز او بنا شد هیچگه هرگز نگردد خامه تر
بر پادشاهان هیچگه بیرون میا تیغی مکش
بکنند ظلمی گر چه شان صد جور بینی یا جبر
غزوی بکن با باغیان زیر علم سلطان خود
باغی چو بینی شد کسی او را بکش تعجیل تر
رخصت بدان اندر سفر افطار افضل صوم دان
جایز نگویم در سفر اندر نماز الا قصر
باید گذاری جمعه را پس هر که باشد نیک و بد
مسحی بکن بر موزه ها باشی بخانه یا سفر
میدان شفاعت بر حق است ابرار اشرار را
خواهند از حضرت خدا آرند بیرون از سقر
از بهر مرده زندگان بدهند صدقه یا دعا
گردد عذابی دور شان یابند راحت بیشتر
مشکل چو کاری مر ترا آید گهی میخوان دعا
مغز عبادت دان دعا دارد دعا جانان اثر
دانی قیامت را نشان دجال دیگر دابه هم
عیسی فرود آید کشد دجال را از پشت سر

یاجوج باماجوج هم پیدا شوند اندر جهان
سرای بعضی آسمان باشند بعضی یک شبر

از سوی مغرب شمس را باشد طلوعی بی نزاع
بسته شود در توبه را کان بود مفتوح پیشتر

کثرت زنان اندر جهان دانی قیامت را نشان (یعنی کشاده ۱۲)
برایش چون بینی زنان آید قیامت زود تر

دیگر نشانی علمها خوانند خلقی بی عمل
مساجد به بینی اندکی مسجد بیابی بیشتر

مشغول بینی در بنا خلقی شده از جان و دل
مرگ بخواهی آن زمان مردن همین بهتر شمر

محمود احمد تاج دین فرزند بینی هر طرف
سادی قبولانی که منقطع شده هم مشتهر

اهل بوادی روستا کوبان شبان هم جفت ران
کفشی نگاهی پای شان یکی نبودی شان بسر

دانی قیامت بشکی ایشان چو بینی شهرها (یعنی دستار ۱۲)
مشغول گشته در بنا هر یک بقصری مفتخر

باب چهارم در بیان علم و عمل و فضل آن گوید

بر سنگ خارا نقش دان علمی که خوانی در صغر
بر آب دان آن نقش با علمی که خوانی در کبر

و آنچه خوان تفسیر هم آموز نحو صرف و لغت

نحو و معانی با بیان توحید هم فقه و خبر

علمی بخوان کان مر ترا نافع بود منجی شود
جنت بیابی حور هم یابی خلاصی از سقر

علمیکه خوانی بهر حق بیشک ترا منجی بود
نی بهر شهرت نی قضا نی بهر آن شغلی دگر

علمیکه خوانی بهر حق دان سود خود آن علم را
علمی نه بهر حق بود زان علم بینی صد ضرر

گر علم خوانی بهر آن بر صدر بنشینی مرتفع
آن علم دان چون کسب مال کسب آن بهتر شمر

حیله بیاموزی گهی منکر دهی از حیله
از شرع بیرون پای خود هرگز نیاری ای پسر

چون دوست داری علم را یا عالمی متعلمی
تو پاک گردی از گنه گنهی که کردی در عمر

وقتی که بینی طالبی مر علم را یاری بکن
جنت بیابی از خدا انکلی دهی گر منکر

گر علم خواند مردمی بکند عبادت الله کی
باشند خاصان نزد حق وز عابدان نزدیکتر

فضلی که دارد عالمی بر عابدان هم زاهدان
چون فضل احمد مصطفی بر کمینه از بشر

با عالمان نسبت مکن عابد که تنها خویش را

خواهد خلاصی از خدا عالم خلاصی صد لقب
شو خاکپای عالمان تا جای یابی در جنان
رود دور تراز جاهلان تا تو نسوزی در سقر
مقصود از علم است عمل در بی قضا مقصود نی
عالم که باشد بی عمل دانی کمانی بی وتر
علمیکه حاصل شد ترا ترس از خدا تقوی بکن
ورنه تو باشی دزد دین هم راهزن هم حیله گر

باب پنجم در قضاء حاجت و وضو و تیمم و غسل گوید

چون در قضا حاجت روی زوری بکن بر پای چپ
در سوی قبله سو مکن هم پشت را ای ناموَر
چون در قدم جا میروی اول بنه تو پای چپ
گر با تو باشد کاغذی آن دور کن با خود مبر
چون بول و غایط مر ترا زحمت دهد در حال کن
گر تو بداری ساعتی صد رنج بینی صد ضرر
دایم تو باشی با وضو جامه بپوشی رنگین
چون تو شوی هم بی وضو در حال کن تعجیل تر
وقتیکه گردی بی وضو نظری مکن در نی
نظری مکن در آسمان سیاره نی شمس و قمر
نی سوی کعبه کن نظر نی سوی ره ای عالمان
نی ذکر گوئی بی سبوت روی مادر نی پدر

نی رد سلامی هم کنی نی اندر آئی مسجدے
نی خواب کنی نی خوری تجهیز میت هم سفر
این جملگی آداب وان اجری بیابی بعد و
یاکن تیمم یا وضو انگه عبادت ای پسر
مصحف نگیری بی وضو مسجد نیائی هم جنب
بزه کار گردی بشکی هم فاقه بینی هم فقر
آب منی ظاهر چو شد یا دفق و شهوت جان من
یا حشفه غایب چون شود اندر فرجی یا دبر
انزال باشد خواه نی فرض بدانی غسل را
وطی بهایم مرده هم انزال آنجا معتبر
گر محتلم گردی شبی دیده منی آبے نشاط
غسلے بکن در صبحدم هم زان وضو بگذار مجز
چون از نفاس و حیض هم پاکی ببیند عورتے
پاکیزه بکند غسل او این غسل را فرض شمر
سنت بدان غسل جمعه و عید هر دو عرفه هم
بر مرده هم واجب شده غسلے بده پاکیزه تر
چون پیش آید حاجتی غسلی بکن از جان و دل
مسلم چو گردد کافری وان غسل آن هم دوست تر
بر عضو آمی شو بگو کلمه شهادت بار با
بی شک شوی پاک از گنه جنت در آئی هشت در

[illegible marginal commentary]

بهر سه ارکان

مسواک کن ادر هر وضو و ائم بکن در صوم هم
خوشبو بکن تو جامه تن گردی معطر در حشر
در ریش و سبلت شانه کن یابی امان از وا غم
در سینه گردان شانه را بر دو بکن هم فرق سر
یکسان تیمم هر دو را محدث بود یا خود جنب
چون تو نیابی آب را یا سرد بینی یا خطر
از جنس ارضی هر چه هست از خاک و ریگ و سرمه گچ
سازی تیمم در نقع گر خاک باشد خوب تر
در غسل کردن هم وضو سخنے مکن با هیچکس
فارغ شوی چون از وضو میخوان همین سورة قدر
پیش از سخن بگذار تو از حق بخواهی حاجتے
گردد روا حاجت ترا فی الحال یابی زود تر

باب ششم در بیان اوقات نماز و عقوبت تارک الصلوة

داری بپا اوقات را در ترک آن ملعون شوی
تارک شمر کافر بدان هم جای او دوزخ شمر
چون تو کنی دو وقت را یکجا جمع در روز و شب
محبوس باشی یک حقب اندر جهنم هم سقر
چون تو گذاری فجر را سخنی مگو با هیچکس
تا در طلوع میخوان دعا گردی تو شخصی معتبر
گردی بدوزخ سوخته حقب بمانی سالها

چون تو کنی ترک جمعه جمعه جماعت اے پسر

چون بشنوی بانگ اذان ساکت شوی سخنی مگو

مشغول در کاری مشوی کن اجابت نامور

ترک اجابت چون کنی یا خود سخن گوئے دران

آید بلا با هر زمان در پیش تو تعجیل ترک

بر پای داری چاشت را اشراق هم ناغه مکن

گردی تو نگر بیشکے یابی بسے هم مال و زر

وقت تهجد هم شب بگذار تو از صدق دل

حق را ببینی بیشکے ایمن شوی از شور و شر

نعمت بیابی بیکران گر تو نخسپی آن زمان

آن وقت وقت خاصگان هرگز نیابی جز سحر

گر تو بخواهی دوستی با حق کنی باید که تو

مشغول باشی صبحدم سازی وضو وقت سحر

چون تو گذاری وتر را سخنی مگو با هیچکس

فارغ نگردی از عشا بستر نیاری پشت و سر

چون از نماز آئی برون فی الحال تو کرسی بخوان

مشتاق تو گردد جنان هم حور یابی هم بشر

از فرض چون فارغ شوی غفران بخواهی آنزمان

تا چون نماز مصطفے گردد نمازت نامور

حاضر شوی چون بشنوی عروه کسی از اهل دین

حاضر شدن یابی جزا در ترک بینی صد ضرر

بر پای واری جمعه را ترک مکن ہیچگہ

باشد امیر ظالمی باغی بود یا داد گر

می گو اذان اوقات را ناغہ مکن احیان منا

یابی جزا بے حد و عد اینجا مگیرے مزد گر

مزدی مگیر امروز تو ضایع مکن فردا جزا

باشد امامت یا اذان تعلیم یا چیزے دگر

باب ہفتم در بیان زکوٰۃ و صدقات

چون مال یابی از خدا خواہی بماند سالہا

ربعی بدہ از عشر آن اورا کہ بینی مفتقر

دو صد درم شرعی چو شد سالی بماند دست تو

فاضل بود از حاجت دائن نباشد بیش ور

مثقال بیست از ذہب ہمی بدہ مثقال تو

نیمی از ان دو بیست دہ یابی خلاصی از سقر

پیرایہ باشد چون ترا زان ہم زکوٰۃ فرض دان

تا بر تو ماند سالہا یا بدزتو ہمسہ بسر

اسپی خری سودا کنی دہ ہر سر دینار دہ

ور بی لزان قیمت مکن بدہی زکوٰۃ ای نامور

از گاؤ دہ یکسالہ را از چل غنم دہ یک سرے

یکسالہ را دہ از غنم پنجے چو یابی از شتر

ومن الفتیہ ۱۲ وقال صلی اللہ علیہ وسلم من حبس من العشر و زکوٰۃ لا یقبل صوم ولا صلوٰۃ ولا حج و دخل النار خالدا فیہا وغضب اللہ علیہ فی الدنیا والآخرة ۱۲

مسئلہ دو بست درم شرعی پنجاہ و دو تولہ و نیم ماشہ ...

در بیان زکوٰة زراعت و صدقه و دعا

از غلها عشری بده چون تو زراعت میکنی
ورنه شوی نزد کاهم برکت نیابی در حشر

مال مزکی بیشکی هم بر تو ماند محکم و لد
آتش نگردد گرد او نی غرق گردد در بحر

مانع شوی زکوٰة را صلوات را آری بجا
قصری نیابی در جنان افتاده باشی پیش در

صدقه بده از مال خود وز خاصه مال خویشتن
مستان تو صدقه از کسی باشد زکوٰة یا نذر

ناوجه بدهی صدقه را داری از ان طمع جزا
آثم شوی دوزخ روی از خمر خوردن آن بتر

درویش چون گوید دعا واندلقین ناوجه را
آثم شود او زین گنه ملعون بود هم خاکسر

چون تو برانی بر زبان ناوجه دادن تسمیه
کافر شوی دوزخ روی این حکم در خانیہ نگر

گر خفیه بدهی صدقه را ایمن شوی از خشم حق
چون نوح گردد عمر تو ده چند یابی مال و زر

صدقه بده از بهر حق نی بهر نام و نے ریا
چون تو ریا صدقه دهی ذره نیابی در حشر

صدقه بده درویش را ایذا مکن منت منه

قال علیه الصلوٰة والسلام من وجب علیه العشر ولم یؤد تاداه کل یوم الف ملک یا عدو الله البشر بالنار ... بین المشرق والمغرب کان شریکا فی وسه و بعث الله الیه الف ملک یکتبون خطایا ۱۲ و قال صلی الله علیه وسلم من حبس بمقدار کف من العشر لا یجد ریح الجنة ابدا ... ۱۲ قال الله تعالی الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون ۱۲ قال النبی صلی الله علیه وسلم صدقة السر تطفئ غضب الرب ۱۲ قوله تعالی لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی ۱۲

درزیر نه تو دست خود تا دست او گرد د زبر

گندم بده تو نیم صاع خرما و جو اضعاف آن

در فطر آین واجب شده اضحی نکش شاة و لبقر

گاو و شتر از هفت کس شاید نکش از یک نفر

بر پل چو فردا بگذری چون برق لامع میگذر

چون پیش آید حاجتی یا زحمتی صدقه بده

صحت شود حاجت روا زحمت رود بیرون بدر

گر صدقه خواهی تا دهی باری بده ارحام را

درویش را هرگز مده ایشان چو بینی مفتقر

صدقه بگرداند بلا خشم خدا نشاند شرر

هرگز نیاید نزد تو آفت بلا خوف و خطر

باب هشتم در بیان روزه های ماه رمضان المبارک گوید

روزه بکن نیت بدل رمضان چو دیدی ماه را

غیبت مکن فحشی مگو از لاغ بازی کن حذر

با آب کن افطار را چون گرم بینی از هوا

افطار با خرما بکن باشد هوا چون سردتر

افطار خواهی چون کنی از حق بخواهی حاجتی

در هر مهمی کان ترا دشوار باشد ای پسر

روزه بداری بهر حق نی بهر نام و نی ریا

طعامیکه میخوری بشب افطار کن هم آنقدر

طعامیکه میخوردی بچاشت آنرا مخور درویش ده
گر تو نگه داری خوری چندان نیابی از اجر
گه گه بداری نفل را مضطر نباشی دائما
هم بیض را داری بیا باشی بخانه یا سفر
روزه بداری در رجب اول میانه آخرش
ترویه و لری روزه را هم عرفه قدری هم شمر
روزه خمیس و جمعه هم شش روز از شوال هم
صائم شوی در هر دو مه از بهر حق روز شمر
میری که باشد لشکری دایم بگرد روز و شب
از نفل دار روزه گر افطار باشد خوب تر
صایم چو برگ شب خورد از رنگ ماند در دهن
مکروه باشد اینچنین بل خوف باشد از فطر
دایم بخور طعمی سحر ترکش بگیرد هیچگه
هرگز نپرسد حق ترا از طعام فطر و هم سحر
روزه بدان اسرار حق با کس بگو این راز را
روزه چنان پنهان بکن نی زن بداند نی پسر
فردا چو حق اعمال را بدهد بخصمان حصه یکی
طاعت که باشد جملگی خصمی برد روزه مگر
وقتی درا کی مسجدی باید در آئی معتکف
رمضان چو آمد عشر شد شو معتکف یابی قدر

قال علیه الصلوة والسلام لا تفطروا ایام البیض فی السفر والحضر ۱۲ تحفه
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حضرت علی کرم الله وجهه را
یا علی ایام بیض را بروزه دار
روز اول که روزه داری نویسند از برای تو ثواب ده هزار سال و در روز دوم که روزه داری نویسند از برای تو ثواب سی هزار سال و در روز سوم که روزه داری نویسند از برای تو ثواب صد هزار سال ۱۲
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل شیء زکوة و زکوة الجسد الصوم ۱۲ من المشکوة
ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصوم یوم الاثنین والخمیس ۱۲ من المشکوة ۱۲

قال علیه الصلوة والسلام من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال ... ۱۲

یکدم مشو بیرون از ان جز حاجت غسل و وضو
هیچی مکن هم تو سخن الا بیاری در نظر

میخور طعام و آب هم در اعتکاف و خسب هم
خامش مشو از ذکر حق میخوان قرآن شام و سحر

باب نهم در بیان حج و سفر و جهاد با کافران گوید

از خانه بیرون در مرو جز از جماعت جمعه هم
بیرون بدان آفت بلا وقتی مکن نیت سفر

گر تو سفر خواهی کنی بارے سفر کعبه بکن
تا تو کنی طوف حرم با لب ببوسی آن حجر

در حج رفتن فرض دان گر زاد و راحله داری
یکساله نان ده اهل را راهی چو بینی بی خطر

چون تو بیاری حج بجا در تو نماند یک گنه
شادان روی اندر جنان با حور شینی در قصر

باید مدینه هم روی بکنی زیارت مصطفی
تا پاک گردی از گنه با او نشینی در صدر

آنکس که او حجی کند نرود زیارت مصطفی
گفته جفائی آن رسول تحقیق دانی ای پسر

گر تو مسافر میشوی تنها مرو یارے طلب
همسایه حال کن بگو آگه برو خانه خبر

گر تو سفر خواهی کنی روز خمیس کن مشتری

راحت بیابی زان سفر هم گنج یابی هم گهر
روز زحل می‌کن سفر آئی سلامت شادمان

در حال بینی روی شان دیری نمانی زان سفر
عقرب چو بینی ماه را از خانه بیرون در مرو
در برج ثابت هم مرو تا نی تو آنجا دیرتر

روز جمعه روز احد در غرب تو هرگز مرو
زحمت به بینی در بدن صحت نیابی ای پسر
سه‌شنبه دوشنبه وقف کن در شرق رفتن جان من
ور تو نمانی میروی از درد بینی صد خطر
روز سه‌شنبه ار لیا سمت شمالی هم مرو
در مشتری بیرون مرو سوی جنوبی در سفر
چون گم کنی تو راه را راهی نیابی تا رسی
گوئی اذان در حال تو راهی بیابی در نظر
جنگی بکن با کافران فرضی بدان این جنگ را
وقتیکه بینی کافران کردند غوغا عام تر
از حرب اگر بگریزی گهی بزکار کردی دوزخی
اکبر کبائر این گنه زان کار کن کلی حذر
گر مؤمنان باشند ده وان بیست و یک اهل حرب
آندم که تا بندروی را دانی مباح این ای پسر

باب هفتم در بیان تلاوت قرآن و ذکر و دعا و درود

که در شرح قصیدة الاسلام است از قول سیدنا علی کرم الله وجهه که وقت قمر در عقرب سفر [illegible] ۱۲ [illegible] برج ثابت [illegible] چهار ماه [illegible] دوشنبه [illegible] چهارشنبه جمعه ۱۲ [illegible] در شب جمعه سفر کنند [illegible] سبیل الله ۱۲ کما قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار ومن یولهم یومئذ دبره فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم وبئس المصیر وقال علیه الصلوة والسلام الفرار من الزحف من الکبائر ۱۲

قرآن چو خوانی جان من از جان و دل او را بخوان
دریاب معنی هر سخن ده روز ختمی کن بسر

مدغم بدان معنی درو اندیشه کن در خواندنش
ذوقی بیابی وجد هم توزی بگردی سربسر

در وقت خواندن دان چنان گوئی که میشنوی ز حق
با او بگویم راز خود از وی شوی تو مست تر

سلطان بدان حضرت قرآن اندر حجاب صبغ حق
بیزار شو از غیر حق آنگه بیابی زو خبر

خواندن حروف و هم هجا هرگز مدان آن خواندنش
اندر دبیرستان چنین خوانند هر شام و سحر

مکتب ۱۲

خواهی شوی اسرار دان سلطان ببینی چشم خود
در صحن دل جاروب ده زانجا برون کن مال و زر

یس و نوح و عم را هم واقعه با ملک خوان
یس فجر و ظهر و عصر هم مغرب عشا ای شه پسر

در شب جمعه طه بخوان یابی جزا امید و عد
پیش از جمعه خوانی کهف ایمن شوی از شور و شر

سوره کهف ۱۲

در شنبه خوان اخلاص را الحمد را با تسمیه یعنی بسم الله ۱۲
میخوان چهل یکبار تو هر تپ که باشد درد سر

از بهر عزت روز و شب رو سوره یوسف بخوان
سوره تغابن را بخوان میترسی از طاعون اگر

اوقات خمسه ذکر گو هم قوت خود را ذکر کن
چندان بگو تو ذکر حق تا ذکر گوید موی سر

هرگه که گویی ذکر حق ذکر گوید سر ترا
گردی یکی از اولیا گر ذکر گویی هر سحر

در خفیه گو ذکر و دعا تا پاک گردی از ریا
روزی ترا گردد لقا بینی خدا را در بصر

مغز عبادت دان دعا بردار دست و کن دعا
الحاح کن خواندن دعا یابی اجابت زود تر

یابی اجابت آنگهی از وجه پوشی هم خوری
وز کذب و غیبت فحش هم بکنی زبان حبس و حصر

دانی اجابت طایری دارد دو پر از صدق و حل
طیران نگردد ممکنش چون بشکنند این هر دو پر

چون تو دعا خواهی کنی صلوات گو در ابتدا
در ختم هم صلوات گو تا بهجه یابی زود تر

ساعت اجابت را دعا وقت ندا روز جمعه
در جمعه ساعت آخرین خواندن دعا غنمی شمر

اتمام از اذان دیدی که شد از حق بخواهی حاجتی
وسط اقامت هم اذان در جوف شب وقت سحر

از ظهر تا هم عصر تو در اربعا میخوان دعا
در شب جمعه عیدین هم وقتیکه می بارد مطر

ای یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا ۱۲ قال الله تعالی فاذکرونی اذکرکم ۱۲ عن النبی صلی الله علیه و سلم الدعاء مخ العبادة ۱۲ قال النبی صلی الله علیه و سلم ان الله یحب الملحین فی الدعاء یمسح الوجه بعد الدعاء لا باس به ۱۲ سراجی بالیدین و مسح بر روی بعد دعا از جمله است نه سنت نه فرض ۱۲ مجموعة الفتاوی در ۱۲ قوله تعالی ادعونی استجب لکم ۱۲ قال علیه الصلوة و السلام من ابتدا بالدعاء ابتدا بالصلوة علی و ختم بها یجاب قال علیه الصلوة و السلام افضل الدعاء الاستغفار ۱۲ خوش حال در طریق ۱۲ نصف اللیل یعنی میانه شب ۱۲

وقتی که گردی زمزم ودل افطار بکنی روزه را
چون تو کنی ختم قرآن حاضر جماعت صد نفر

در شب برات و هم شبی اول که باشد از رجب
وقتی که صف غازیان حمله کنند بر صف کفر

چون تو کنی فرضی ادا بیکن ز جان و دل دعا
وقتی که کعبه مر ترا ای جان من آید نظر

دارند چون عرض دعا مرد از مسافر و ز رستی
دانی اجابت بیشکی دیگر دعا ها و ریه تر

باب یازدهم در بیان مکاسب قناعت و سوال میگوید

شرمی نداری ننگ هم از کسب کردن جا باشین
آمد ز کسب علم هم شو ز و فنون صاحب هنر

آموز علم و هم هنر در ها نگردی تا کسی
آنکس که باشد با هنر نانی نخواهد در بدر

از کسب کد خود بخور واز دست رنج خویشتن
چیزی نخواهی از کسی تا شهد کردی هم شکر

کاری بکن در حال تو دان کاهلی چون کافر
کاهل که باشد آدمی او را بدان چون گاو و خر

سنگی چو آری هیزمی بر پشت خود از کوه و دشت
او را فروشی نان خوری بهتر ز صد نان پدر

گنجاره بخوری شیر نی آب خوری شور و نمک
در مبالغه است ۱۲

قال علیه الصلوة والسلام الکاسب حبیب الله ۱۲

بهتر ز سلطان چون روی شربت خوری لعنت گر

چون سگ نباشی منتظر خوان کسی تا کی خورد

هر کس که بینی اینچنین او را بدان از سگ بتر

کسبی بکن نانی بخور صبر و قناعت پیشه کن

چون تو نخواهی از کسی در بهشت یابی کشک زر

چون تو ستانی از کسی خلقی ترا گوید گدا

ور تو کسی را میدهی گویند شاهی معتبر

پندی بگویم خوبتر در گوش کن نیکو شنو

احوال خود با کس مگو رنجی بکش نانی بخور

هم خواستن محظور شد اندر شریعت بی شکی

یکروزه نانی چون بود آن خشک باشد خواه تر

چون تو نخواهی مال و زر از بهر عزت مفخرت

میدان یقین آن مال را سوزنده آتش چون حجر

گرمی بکاری کشت هم مقدور باشد گر ترا

در زرع کاری خود بکن بردار بیوده بیشتر

کسبی که باشد در جهان باشد ثمره نفع آن

در کشت نفعی عالی سود و ش نباشد مختصر

تیر و کمان از دست خود مهمل نداری هیچگه

آموز کردن آشنا اسپان دوانی هم شتر

باب دوازدهم در بیان نکاح کردن و حشر آن

تا مر ترا قوت بود تزویج کردن وقف کن
تزویج بردودادن زن را عقد بستن و پیوستن ۱۲
آفت بدان اندوه و غم اندر نکاح آسے نامور

چون تو نمائی زن کنی کن خوبصورت پارسا

فرمان برد خدمت کند مونس بود در شام و سحر

اندوه نارد پیش تو اندوه و غم جمله برد

گر وی ندارد این صفت گوئی طلاقش زود تر
چنانچه دقیقه زوجه موافقه نباشد ۱۲
در چار چیز از خود فرو تزویج چون خواهی زنے

در سن و طول و هم حسب چارم بکثرت مال و زر

زن را چو خواهی خواستن هرگز نخواهی جز چنین

در خلق و خوبی هم ادب خوف خدا از خود زبر

کوتاه فربه زن مکن دیگر دراز و لاغرک

هرگز نخواهی کالمه فرزند آن دارد بسر
زنیکه بچه خویش مرده باشد ۱۲ شمس
بر زنی مکن جهت نه را آن زن که دارد ساق مو

منانه را هم دفع کن مکاره باشد زشت تر
منت نهنده بر شوهر ۱۲
آن زن که او ایذا کند باریک دارد ساق پا
آزار دهنده ۱۲
بر روی گوید بد ترا دایم به بینی لب بسر

چون تو نخواهی خلوتے بیمار سازد خویش را

در هر سخن عذرے کند مکاره باشد حیله گر

آهسته چون گوئی سخن پاسخ دهد نعره زند

بی اذن تو آید برون تنها بگردد در بدر

مردم چو آید پیش او از تو گله پردی کند

گوید قوی ناخوش منم او گرچه باشد خوب‌تر

سر را نپوشد هیچگه نی روی شوید دست و پا

نی چشمها سرمه کند نی شانه اندر فرق سر

پنهان کند از تو سخن همان بداند دشمنان

اول ز تو طعامی خورد واز مرد بخورد بیشتر

آنکس که دارد زن چنین او را بود زنخ دان یقین

تو چون زنی یابی چنین در حال او را کن بدر

راحت بخواهی در جهان فی الحال رو سر به بخسر

چون ماه از شب چارده شیرین سخن هم سیمبر

گر نیک یابی پارسا قانع بود خدمت کند

با او بمان خوش بسری ورنه برو دیگر بخر

شهوت مبین در روی زن بیگانه چون باشد ترا

در سوی امرد هم مبین از نزد او شو دور تر

چون تو لواطت یا زنا تقبیل یکنی مس هم

خیرات جمله عمر تو ناچیز گردد هم هدر

باب سیزدهم در آوردن عروس بخانه و مجامعت با او

چون تو زنی آری بمنزل پای او در حال شو

باید بریزی آب را در چار گوشه بام و در

خلوت کنی چون با زنی نام خدا گفتن و آن

از دیو شیطان جملگی خواسے لعوذ نامور
سیکن ضیافت صبحدم کس گو سفندوگاو را
طعمی بکن خلقی بخوان آمد چنین اندر خبر
در وقت خلوت اہل خود شہوت زنی بیگانہ را
در دل چو آری بیشکے دختر بزاید نے پسر
زیر درخت بار ور ہر گز مرو نزدیک زن
فرزند بدہد چون خدا ظالم بود ہم بی ہنر
گر بے وضو خلوت کنی بخلے بہ بینی در ولد
در زیر سیارہ ہم فرزند فاسق زشت تر
سخنی مگو تو آن زمان گنگی ولد باشد از ان
نظری مکن در شرمگہ فرزند آید بے بصر
خلوت مکن با اہل خود سیر خوردی طعام را
بیمار گردی بیشکے صد رنج بینی صد ضرر
اول ز شب قربان مکن چندان نیابی راحتی
قربان چو آخر شب کنی باشد ستودہ خوبتر
اول کہ باشد چون شبی ہم درمیان و آخرش
چون تو روی نزدیک زن بینی زہیر پی صد خطر
اول میان ماہ چون باشد نگردی گرد زن
ورنہ زیان باشد ترا لازم بود کردن حذر
فارغ چو از قربان شوی از زن جدا شو زود تر

خود را آب گرم شو تا تب نه بینی و درد سر

خلوت بکن با زن جوان مسکن حذر از پیرزن

نزدیک رفتن پیرزن باشد همچین خوردن زهر

تعجیل در خلوت مرد باشد زیانی مر ترا

وا لی کمی از مغز سر هم روشنی اندر نظر

گر کس رود در مبالغه باشد قوی او را بدن

ذوقی از آن هم بی حصر یابد فواید بیشتر

وقتی که گشتی محتلم غسلی بکن بر زن برو

ورنه شیاطین بیشکی انباز گردد ای پسر

کامل چو بینی ماه شد صحبت مکن با اهل خود

ناقص چو بینی ماه را منکوحه در خلوت مبر

زن را طلب کن آنچنان هرگز نداند مردمی

آوازی کس نشنود تاریک باشد آن حجر

آنجا نباشد کودکی نی گربه باشد نی سگی

بگزین محلی آنچنان کانجا نباشد جانور

نزدیک اهل خود منشین بینی چو شسته بود زن

بوسه مده فرزند خود چون شسته بینی بی پدر

ترس از خرابی حال شان ناگاه آهی از درون

بر زند گردد سوخته جمله جهان کوه و شجر

حائض چو گردد عورتی حرمت بدان قربان او

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال علیه السلام

قال الله تعالی لا تقربوهن حتی یطهرن

چون تو وطی نسیان کنی صدقه بده دینار زر

اورا مکن از خود جدا همچون جهودان کافران

ذوقی بگیر از جمله تن جز موضع خون منفجر

فرزند بد هد چون خدا اورا نکو نامی بنه

نامیکه باشد بر سرش حمدی و عبدی خوبتر

از روز زادن هفتمی هم دور کن موی سرش

گر دختر است شاتی بکش شاتین چون باشد پسر

همچون رسوم جاهلان موی نداری بر سرش

جعدی نداری نیتی کان هست شیطان را مقر

باب چهاردهم در آداب طعام خوردن گوید

چون طعم خواهی تا خوری در روز و شب یکبار خور

آن طعم باشد سود تو باقی مرض دان ور ضرر

در جوع چون طعامی خوری آن طعام دان بعلتی

طعمی که در سیری خوری آن طعم بخورد دل جگر

از پیش خود طعم بخور در پیش کس منداز دست

بردار لقمه خورد تر میخای آن را پیشتر

چون طعم خواهی تا خوری اول بشو تو دستها

چون طعم خوردی هم بشو آمد چنین اندر خبر

تعظیم خور تو طعام را گو بسمله هر لقمه را

پهلو زده بالای کهٹ افتاده تکیه هم مخور

ریزه گر افتد بر زمین بردار آن را خود بخور

ختم و بدایت ملح کن تا بر دو تر بر لقمه نظر

ابتدا ۱۲

عیبی مکن در طعم کس هر شئ که یابی آن بخور

نی ترش گویی بی مزه نی مثل آن چیزی دگر

خواهی شوی بیشک غنی مالی بیابی بیکران

بیشمار ۱۲

تخلیل کن دندان خود چون طعم خوردی ای پسر

کثرت ایادی برکت ست تنها مخور مثل ددان

طعمی چو تنها میخوری شیطان در و اکلی شگر

اندر طعام و آب هم تا گر بیفتد چون مگس

غوطه بده آنرا بکش آموز از من این هنر

از آزار کشیدن نه از کشتن ۱۲ منه

گفته است خاتم انبیا هم اینچنین ایجان من

بر پر یکی دان زحمتی بر دیگرے دارو شمر

چون از غذا فارغ شوی فی الحال رو خوابی مکن

راحت بیابی در بدن آسوده گردد مغز سر

در شب طعامی چون خوری باید روی گامی چهل

قدم ۱۲

تا تو نگردی زحمتی فی رنج بینی درد سر

چون بر تو آید میهمان تعظیم کن بحد و عد

فی الحال کش در پیش او چیزیکه باشد خشک و تر

ور تو کهی مهمان شوی هر جا که جا یابی نشین

از میزبان آب و نمک خواهش مکن چیزی دگر

قال النبی صلی الله علیه وسلم کثرة الایادی برکة ۱۲ صحیح

قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا وقع الذباب فی طعام احدکم فلیغمسه کله ثم لیطرحه فان فی احد جناحیه داء و فی الآخر شفاء نقل من الفوائد ۱۲

مراد از کشیدن پیش چیز است که حاضر باشد پیش مهمان آرد نه در تکلیف افتد ۱۲ صحیح

مسئله

مراد از غذا غذای شب است نه غذای روز ۱۲ صحیح

شخصیکه خواند مر ترا و فتنه که سازد دعوتی

عذری بکن هم معذرت چون بشنوی هم شور و شر

در طعم دانی شبهتی یا طعم بهر مرده

آنجا سرودی دف دهل تخنثی و عشرت یا خمر

یا ساختند آن طعم را بهر ریائی بهر حق

خواهند آنجا اغنیا بکنند بر فقرا جبر

گر اینچنین طعمی بود دعوت قبول آنجا مکن

فارغ نشین در خانه از اینچنین شور و خطر

باب پانزدهم در بیان آداب آبخوردن گوید

گر آب خواهی تا خوری با بد خوری زان اندکی

ساکن بخور اندر سه دم لتعجیل دریکدم مخور

استاده باشی آن زمان آب مخور جز چار جای

باقی وضو در وقت جا هم آب زمزم هم سور

آبی نباید تا خوری در چار جا ای جان من

نهار و پس خلوت مخور پس خواب هم حاجت بشر

آبی مخور یک ساعتی یابی امان از دردها

هر گه که خوردی طعم را از گرم و شیرین چرب تر

چون تو گنه داری بسی آبی بده مر خلق را

تا چیز گردد آن گنه از جوی جنت آبخور

آبی خورانی عام را یابی ثواب از خدا

یک قدح بدهی تشنه را حق بخشت صد بهر

باب شانزدهم در بیان آداب جامه پوشیدن

جامه پوشی آنچنان کان در برماند مرترا

نی چونه پوشی شتربی پوش آنچنان باشد ستر

از پنبه پوشی جامه را در این بیابی راحتی

دستار باشد پیراهن ازار کن زان سفت تر

کمخواب و خز و دیباج را باید نپوشی هیچگه

ابریشمی چون رشته شد زان تو بکن کلی حذر

مختار شد از جامها اسپید جامه جان من

تو دور کن از خویشتن هم زرد و لعل و معصفر

کم پوش پشم و چرم را سجده مکن بالای آن

بر پنبه سجده فضل ست نزدیک علما معتبر

دستار بندی هفت گز شمله گذاری پس عنق

بی شمله باشد بند شی آن بندی شیطان سحر

شمله که باشد با علم آن شمله روشن کند را ان

بی علم شمله دان چنان چون خانه تاریک تر

دیری بماند پاک هم کوته چو پوشی جامه را

این لبس شکل صالحان هم مردم نیکو سیر

چون کفش پوشی موزه هم باید که پوشی زرد و لعل

قمیصی است از جامه که نهایت باریک باشد ۱۲ از قول مصنف سلمه

میشود که برای ستر عورت این را نپوشد اگر بهتر از جامه گنجین باشد و بالایش شعر نپوشد وغیره

لباس بهاست ۱۲

عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ازرة المؤمن الی نصف ساقیه لاجناح علیه فیما بینه وبین الکعبین وما اسفل من ذلک ففی النار

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اسفل من الکعبین من الازار ففی النار رواه البخاری ۱۲

قال علیه الصلوة والسلام من لبس الحریر فی الدنیا لم یلبسه فی الاخرة

قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بالعمائم فانها سیماء الملائکة

من مشکوة

چون کفش و موزه شد سیه اندوه بینی بیشتر
موزه چو پوشی کفش هم باید که پوشی راست پا
چون تو کشی این هر دو را باید کشی بر عکس تر

هر گه که پوشی جامه نو یک کف پر از آبی بکن
ده بار سوره قدر خوان زان آب کن تو جامه تر

انگشتری ز آهن مپوش از مس و از ارزیر هم
تو دور کن از خویشتن خاتم چو یابی عین زر

ترک تختم فضل است امری نباشد چون ترا
از نقره کن انگشتری حاکم چو گشتی نامور

باب هفدهم در بیان ذکر کردن و خفتن

در ذکر کردن خواب و بیدار گردی ذکر گو
باید بخسپی با وضو بسیار یابی تو ثمر

گو چه نگردی نیمشب از خانه بیرون در بدر
خفتن چو خواهی شمع کش آوند پوش و بند در

تنها نخسپی خانهٔ کانجا نباشد آدمی
آسیب یابی از پری باشد ترا زان جان خطر

چون تو عشا کردی ادا فی الحال رو خوابی بکن
عاصی شوی و و شیخ روی شبها بگوئی چون سمر

فیلوله را دان لعنتی هرگز نگیری ترک آن
راحت بیابی در بدن آسوده گردد مغز سر
مقدور باشد تا ترا هرگز نخسپی بر زمین
طاعون وبا هم از زمین آید برون جان پدر
خوابی که بینی جان من تعبیر پرس از عالمان
نه از کودکان هم دشمنان نی از زنان اهل کفر
تعبیر یکبد چون کسی آن خواب افتد هم بر آن
بد را بگوید خوب چون آن زشت گردد خوب تر
گر بد بگوید خوب را آن خوب بیشک بد شود
خواندم چنین اندر کتب دیدم چنین اندر خبر
منکر مشو از خوابها مروی ست از پیغمبران
چون خواب بینی مصطفی تحقیق دان حکم معتبر
شیطان بصورت مصطفی قدرت ندارد تا شود
نی همچو کعبه او شود نی همچو شمس و نی قمر
جانان نخسپی شب جمعه عاشوره عرفه عید هم
رمضان نه آخر ده شبی بیشک بیابی شب قدر

بلکه تمام این شبها در عبادت بگذار ۱۲

باب پنجم در بیان بیع و شرا

میکن تجارت جان من این از برکاتست خبر دان
در بز برکت بیشتر اسپان بهائم هم بخر

بلکه قرضه نیز دو حصه ۱۲

قیلوله خواب ... کنند و این علی الخصوص برای تهجد گذاران مستحب است ۱۲ عن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الرؤیا الصالحة من الله والحلم من الشیطان فاذا رأی احدکم ما یحب فلا یحدث به الا من یحب واذا رأی ما یکره فلیتعوذ بالله من شرها ومن شر الشیطان ولیتفل ثلاثا ولا یحدث بها احدا فانها لن تضره من المشکوة ۱۲ عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بی ولا یتمثل فی صورتی ۱۲ مشارق

غله مخر نیت گران بردهٔ فروشی هم مکن
پرهیز کن این هر دو را ملعون نگردی محتکر

در سود غله بردهٔ هم هرگز نباشد برکتی
محروم مانی از کفن آن مال بخورد کس دگر

در هر چه بینی ضر کسی هر دم بود یا کاه و کچ
آن احتکار ست بیشکی مخصوص نی قوت بشر

گر غله داری از زرع یکنی از ان انبارها
هرگز نگردی محتکر نزدیک علما معتبر

چون تو خریدی بندهٔ مفروش او را هیچگه
دانی برادر هم تنی گرچه بود آن بد سیر

گر تو فروشی یا خری سوگند ناری بر زبان
سوگند چون صادق خوری روزیت گردد تنگتر

کیلی و وزنی چون خوری آری بخانه از دوکان
ناکرده کیل و وزن هم مفروش جانان هم مخور

مالک کنیزک چون شوی پاکی رحم از فرض دان
مستی مکن تقبیل هم فی الحال در خلوت مبر

کامل به بینی حیض چون اندر کنارش رو و کش
بیعی کنی چون جاریه پاکی رحم دان دوستتر

پرهیز کن تو از ربوا خوردن ربوا باشد چنان
کردن زنا با مادران هفتاد کرة ای پسر

باب نوزدهم در بیان منع صحبت سلطان و اکابر و اغنیا

درویش شو در کنج نشین طمعی مکن از هیچکس
قانع شدن ملکی بدان خانه پر از در و گهر

نزدیک سلطان خود مرو در یاد سلطان یکی
چون تو هوس سلطان کنی باشد ترا خوف و خطر

احسان مروت هیچگه هرگز نخواهی از شهان
چون تو ستانی وه زمین افتاده باشی پیش در

تقلید شغل شان مکن آفت بدان مدعشم دران
راحت به بینی اندکی زحمت عذابی بیشتر

اشغال شه بیشک بدان همچون بلائی جانیه
آنکس که پوشد عاریت او را ندانی معتبر

چون تو غنی بینی بدر بگریز تو فی الحال از و
درویش چون آید نظر آور به پیشش ما حضر

پرهیز از میر و ملک وان زهر قاتل قرب شان
چون تو نشینی با ملک هر لحظه بینی صد خطر

تعظیم کن درویش را چیزی بده از بهر حق
چون نوح گردد عمر تو ده چند یابی مال و زر

پرسند از تو چون سخن خدمت بکن پاسخ بده
بر روز تو تلثان دین عظم تو نگهبهر زر

الطاف سلطان چون کند هرگز مشو مغرور آن
لشکر که سلطان خود دهد آن زهر دانی نی شکر

زایشان نیابی راحتی مهری نیارند بر کسے
رافت ملک آفت بدان احسان شان خشم و قهر

چون تو روی مجلس شهان باید نگهدارے زبان
سخنی نگوئی پیش شان آئی برون شے با چوکر

ناخوانده بر شاهان مرو خواهند چون حالی رو
طاعت بکن فرمان شان این نوع را وجب سمر

عدلی که بکند پادشاه بهتر ز سالی شصت دان
بکند کسے طاعت در آن با خود عبادت بیشتر

حدی اقامت چون شود اندر زمینے بهتر حق
از چهل صبحی دان نکو باران که متو اتر مطر

باب پنجم در بیان حسن خلق و معیشت و مشورت و حقوق همسایگان

تو پیشه کن خلق حسن تا اجر یابی بے عدد
با خلق چندان خلق کن تا تو بگردی مشتهر

نادان چو گوید بد ترا خلقے بکن پاسخ مده
خلقی کند یاری ترا گر وند هر یک دادگر

عقل معیشت حلم هم با مردمان ورزش بکن
تا شهد گردی در جهان یابی لعقبی لیس شر

علیہ الصلوۃ والسلام
من اطاع السلطان
فقد اطاع الرحمن
قال علیہ الصلوۃ والسلام
عدل ساعۃ خیر من
عبادۃ ستین سنۃ
یوم
قال علیہ الصلوۃ والسلام
حد یقام فی الارض
خیر من مطر
اربعین صباحا

نرمی بکن با جمله کن خلق و مدارا پیشه کن
تا دوست گردی خلق را چون روح در قالب بشر

کن مشورت در کارها کاری مکن بی مشورت
مامور شد در مشورت شاه رسل آن نامور

چون تو همی برده خری او را بدان هم زاد خود
طعمش خوران چون طعم خود جامه بپوشانش بتر

چون او کند عصیان خطا بگذر از و صبری بکن
آوند گر او بشکند باوه مگو دیگر به حذر

کاری مفرما آنچنان رنجه شود زان کارها
خاصه چو بینی صائمش فرمای کاری مقتدر

رنجه مکن همسایه را لیکن بیارا احسان کن برو
ورنه بد و زخ مر ترا باشد عذابی صعب تر

رنجه کنی همسایه را حضرت خدا او را دهد
تا نه زینها ملک تو آمد چنین اندر خبر

جمله بزرگان اولیا اند احتمال بی شکی
کردند از همسایگان چندان که ناید در حصر

خدمت بکن تو جمله را مخدوم گردی بی شکی
آنکس که او خدمت کند مخدوم گردد تاج سر

اسپ و بهایم چون خری کاه و ولید شان بده
آبی تما هم بارها بخورند اندک بیشتر

قال اللہ تعالیٰ وشاورهم فی الامر ۱۲

قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ... ۱۲

قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ... ۱۲

قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من خدم خدم ۱۲

دائی دہان بست است از گفتن نداند حال خود
دایم بماند بسته لب شفقت کنی تو بے خبر

باب بست وہفتم در حقوق والدین بر فرزندان

با والدین احسان بکن تا اجر یابی بے عدد
خدمت تو شان فرض بدان در نص ہم اندر خبر
ہر چونکہ خواہند آن کنی جنت در آئی بے شکے
مر گفت خالق مصطفیٰ را یا وکن اے نامور
خدمت بکن مر جملہ را مخدوم گردی بے شکے
آنکس او خدمت کند مخدوم گردد تاج سر
آنکس کہ عزت میدہد ابوین را بشنو نکو
وارین عزت مرد را مقبول و رحمت بلہ شبر

حکایت علقمہ صحابی حضرت صلی اللہ علیہ وسلم

نشنیدہ بر علقمہ در وقت نزع روح او
زحمت گران بند زبان تلخی چو بردی بیشتر
زن او بیامد بر نبی گفتا کہ ای شہ مرسلان
بر شوہرم نزع گران گشتہ است عاجز مضطر
فرمود احمد مصطفیٰ مر مرتضیٰ وہم بلال
بسوی سلمان فارسی عمار را چارم شمر

رفتند شان نا بر علقمہ کردند تلقین هر دو را
هر گز نه جنبید بسش زبان کردند بر احمد خبر
پرسید سید پاکدین ابوین دارد زنده این
گفتند اصحابش چنین دو یقین اورا پدر
زنده است مادر علقمہ گشتہ ضعیف و ناتوان
فرمود سید مرسلان راوی بلال زود برو
بر مادرش از من سلامی گو چنین اے پیرزن
گر قدرتت داری بیا خوانده ترا خیر البشر
گر او ندارد قدرتی اورا بگو تو اے بلال
در خانه خود تو نشسته شو آید بتو شافع حشر
رفته موذن مصطفی بگذار وچون پیغام این
برخاست شادان شد ضعیف اندر شنیدن این خبر
او گفت سازم جان فدا بر خاک پائی مصطفی
کرده عصا در دست خود آمد بحضرت نامور
کرده سلامش مصطفی هم خواند احمد پیش خود
افعال جمله علقمه کرده بیان او سر بسر
گفتا که بوده علقمه صاحب صلوٰة و صوم هم
هم عابد و هم زاهد و بوده سخی و معتبر
لیکن زحد منتهای من قاصر بد اے ختم رسل
زن خویش را عزت بداد کردی مرا لبس مے. وقر

هرگز نکردی گفت من پیکم دگفت زن قبول

بمعنے مصدری ۱۲ — بمعنے مصدر رے ۱۲

راضی ہیم زد و زین سبب اے شافع روز حشر

فرمود سید زود تر ہیزم جمع کن اے بلال رض

سوزیم تا در علقمہ کن آتش لتعجیل ح تر ے

عجزی بکرد آن پیر زن گفت کہ اے شہ مرسلان

بہر چہ سوزی علقمہ دلبند دارم این پسر

فرمود سید گر شوی خشنود بر فرزند خود

تعالی خفیفة ۱۲

ہرگز نسوزانم ورا یابد نجات اندر حشر

بشنو تو گواہ ای مصطفی راضی شدم بر علقمہ

خشنود گشتم این زمان گو جور کردی یا جبر

فرمود ختم الانبیا رو زود ای صاحب اذان

دریاب حال علقمہ بر وی بکن نیکو نظر

چون متقی صاحب اذان آمد بسوی علقمہ

بشنید کلمہ زو ہنوز او بود بیرون زن در

گفتی چنین آن علقمہ ہستی تو واحد لا شریک

ہست آن محمد بندہٗ تو ہم ہست رسول راہبر

چون مادرش خشنود شد بر علقمہ اے جان من

آنگہ گشادہ شد زبان آسان شدہ تلخی ضرر

آسان شدہ کندن برا و پس جان بحق تسلیم کرد

پس بات نہ اشتاب چون آمد رسول معتبر

فرمود سید تا ورا غسل و کفن بدهند زود
کردند بر وی چون نماز آوردندش اندر قبر

بشنوید ای یاران من گفته چنین آن مصطفیٰ
کاری نیاید طاعتی الا رضا مادر پدر

ای بادشاه باکرم ما را چنین توفیق ده
بکنیم طاعت بی ریا خدمت کنم مادر پدر

باب بست و دوم در بیان ستاندن وام و دادن قرض میگوید

در وام نافتی جانمن نازنده باشی در جهان
از بام شکند دست و پا از وام برود جان و سر

هرگز ندارد کس روا وامی کشیدن جز سه جا
در مخمصه بهر کفن تزویج دختر یا پسر

چون تو دهی وامی بکس باید دهی قرض حسن
خواهنش مکن مهلت بده یا وه مگو دیوان بیهر

بیهوده ۱۲

وامی مکن بهر هوس زان دام افتی در بلا
دنیا کشی اندوه و غم عقبیٰ شوی هم بی قدر

یعنی عزت ۱۲

چون تو بکس وامی دهی نیت بکن ناخواستن
چون او دهد استان خوشی ورنه بکن کلی حذر

خوف ۱۲

از دین اگر یک دانگ را بدهی بدا این خویشتن
نزدیک حق باشد نکو از صدقه دینار در زر

قال النبی صلی الله علیه و سلم لا تقرضن امالک نان العرض تقرض الجنه ۱۲

یعنی برای خواهش های نفسانی قرض مکن ۱۲

صدقه که چون مقبول شد بالای ازان اجر و جزا
یک حبه گر از حق کسی باقی گذاشتش در حشر

از وام دار خویشتن مستان گهی چیزی بتلخ
کشتی ستانی چون گرو غله مخور بهر خصم بر

زراعتی ۱۲

جمله گروها حکم این جانان من نیکو شنو
گاوی ستانی چون گرو تو شیر او هرگز مخور

باب بست و سیوم در بیان کلام و سلام و سکوت و غیبت و تهمت و عطسه و سوگند

چون تو روی در مجلسی ساکت نشین خاموش تمام
[illegible] اول تو سخن پاسخ بگو چون در سمر

باشی تو ساکت روز و شب چیزی مگو جز ذکر حق
سخنی که باشد گفتنش نزدیک حق آن را [illegible]

سخنی نباشد کاندران غرضی ترا اسلام و دین
غرضی معاشی اندرو آنرا تو لا یعنی شمر

غیبت حرام است بیشکی در گفتنش [illegible] روی
عیبی که در غیبت کنی آنست غیبت ای پسر

غیبت با ول مفتوح پس پشت ۱۲

آنکس که غیبت میکند حسنات وی بر وی رود
مغتاب گونی می خورد مردار لحمی از بشر

غیبت مکن در هیچگه بگریز از غیبت کنان
از جملگی عصیان گناه غیبت بدانی زشت تر

تمام راز ان دو نہج بوئے نیاید از جہان
هرچند طاعت میکند وان طاعتش جملہ هدر

دانی موکل بر زبان جملہ بلا آفات هم
جرم زبان گرانکست هم جرم آن دان بیشتر

کفری از و شرکے از و قذفی و بہتان زو از و
هرگز ندیدم در جہان جز خاموشان کس خوبتر

قذفی مگو در هیچگہ کروی گناهان میشوند
سو دے ندارد مر ترا داخل لعصیان شود

کذبی مگوئی هیچگہ لعنت خدا بر کاذبان
کاذب نباشد سرخ رو او را نیارد کس نظر

قذفی مگو مملوک را مقذوف چون باشد بری
حدی خوری در هیچگہ گشتی سیہ رو در حشر

چون قذف گفتن مر ترا بر بندگان عادت شود
مردود گردی از شهادت در سراجی کن نظر

سوگند هم غیر از خدا هرگز نرانی بر زبان
بزہ گار گردی دوزخی این شرک باشد خفیہ تر

هرگز مخور سوگند تو گرچہ خوری از صدق دل
حلاف در دوزخ بدان در خشم حق او را شمر

اول ببینی چون کسی او را سلامے کن روان
یابی خرابی حد و عد هرگز نیاید در حصر

در مشکوٰۃ شریف بروایت ابن عباس رضی اللہ عنہ وارد است که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بر دو قبر گذشتند پس گفتند که صاحبان این هر دو قبر عذاب کرده میشوند و لیکن نه بسبب گناه کبیره بلکه بسبب گناه صغیره عذاب کرده میشوند اما یکی ازان دو پیشاب نمی پوشید و دیگری سخن چینی میکرد بعده شاخ خرما تر را گرفته دو پاره ساخت و در هر یک قبر نشاند پس صحابه گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چرا این کار کردی فرمود که شاید تخفیف عذاب کرده شود بهایشان تا وقتیکه این خشک نشود ۱۲ قال علیہ السلام البلاء

قال علیہ السلام المومن لا یکون لعانا و قال علیہ السلام ان اللہ یبغض الفاحش البذی رواه الترمذی

چون تو سلامی رد کنی گر مسلم است رد کن نکو
ور اوراچو بینی کافر است گو مثل آن بی بیش تو

سلطان سلامی بر حشم مولا کند بر بندگان
بی بی کنیزک خویش را هم اغنیا بر مفتقر

تنها که باشد هر دمی خدمت کند مرجمع را
راکب کند بر راجلی بینا کند بر بی بصر

چون عطسه بزند هر دمی تحمید گوید متصل
گو یرحمک در حال تو فرض کفایت می شمر

سبقت کنی که تو بره و تحمید گوئی پیش از آن
در گوش دندان هم شکم دردی نه بینی ای پسر

باب بست و چهارم در خشم و تکبر و حسد و عجب و عیوب و غیرت گوید

حاسد نیابد نیکوئی هر گز نیابد سر گهی
بخورد حسد طاعات را چون هیزمی تنور در

بگذار کذب و عجب هم شو خاک پای همگنان
ماند بد و رنج مدتی خود بین که باشد کینه ور

چون تو بگوئی عیب کس صد عیب آید پیش تو
مکری و غدری هم مکن تا تو نیفتی در سقر

هر گز مکن استیزه را گر چه بود حق سوی تو
با جور شینی در جهان گشتی ابای در صدر

علیک بتقوی الله فقال الی ان قال حتی عبر

العاطس قبل ان یحمد
العاطس امن من و
جع السن و وجع الاذن
و وجع البطن ۱۲ استان
ابو اللیث ۱۵ و
قال علیه الصلوٰة
والسلام الحسد یاکل
الحسنات کما تاکل النار
الحطب ۱۲ ۱۲

سلام بغیر شرف
علیک بنیت زیاده هم تا سلام
علیک بت امر سلام کرد
چنین است اتفاق سلام اکیت
باید سلم و جواب علیک و مثل علیک
با بیچه در جواب سلام ۱۲
لفظ سلام بقاعده در اسلام
قاعده دوم بطی الراوی
انست که تا بگوید
سبقت کند تا بطا
تا درد نباید است
رسم اهل شرع است
این منقول است از سماعیل
از جواب رفع کند
عطسه بگوید
گرفتن دعا
است
سقر جهنم
قال النبی صلی الله علیه وسلم
العاطس
سبق
من امن من الشوص
با لحمد و العلوص
و الطوص
غنیمه قال

کبر می مکن با هیچکس دان جمله را بهتر ز خود
چون کبر بکنی با کسی باشی ز گبران بدتر

کبر است کار ابلیس را[1] باید تو اضع پیشه کن
تا حق به بر دارد ترا اندر میان بحر و بر

چون پیر و کودک مر ترا آید نظر تعظیم کن
کودک بدانی بی گنه در پیر طاعت بیشتر

مؤمن ندارد کینه اندر درون جان خود
شب چون بخسپد جان من کینه بشوید از جگر

هر جا شجر بیند کسی گشته نگون سوی زمین
خدمت کند هم پشت خم چون بگذرد تحت الشجر

عیسی شده بر آسمان از ره تو اضع خلق هم
قارون شده زیر زمین چون کرد بخل و کبر هم

چون تو شجر بینی نگون راکع شده سوی زمین
آری همون گردد نگون شاخی که باشد میوه ور

باب بست و پنجم در بیان اخلاص و ریا و عبادت و جز آن گوید

صوم و صلواة و صدقه هم بهر خدا خالص کنی
نی بهر جنت حور نی بهر خلاصی از سقر

از بهر دنیا یا عمل بهر اعقبی اسے کنی
مزدور باشی بیشکی کامل نیابی این اجر

[1] عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر ۱۲
[2] قال الله تعالی ابی واستکبر وکان من الکافرین ۱۲ مولوی محمد ابن حافظ اسمعیل سلمه

حق را بیابی آنگهی کارے کنی از بهر او
مخلص چو گشتی جان من بینی خدا از چشم سر

اخلاص دارد کارها در کارها اخلاص کن
کفری بدان سمعه و ریائی از برائے کس مبر

چون ذکر گوید پاسبان از بهر راندن دزد را
بر کار گر دو ذکر گو باشد منافق بی‌خبر

دنیا چو خواهی از خدا از بهر آن طاعت کنی
دنیا بیابی بیشکے مانی ز جنت دور تر

چپ و راست بیند بنده چون در نماز خویشتن
گوید خدا می‌نگری از من مگر او خوب تر

دل را چو بینی با خدا در کارها راه خدا
مقدار کاری آنچنان تا اجر یابی پر گهر

در تو بخواهی از خدا حوری و قصری در جنان
صد حور بینی بیشکے حق را بیابی اے پسر

باب بیست و ششم در توکل و رضا و خوف و رجا میگوید

چون توکنی بر حق توکل هم رضا در کارها
بیشک ولی گردی یقین در سلک خاصان معتبر

جمله سپردم کارها در حضرت اے پادشاه
گو این سخن در روز و شب ترس از خدا لی کس دگر

خوف خدا باید چنان جز من مگو کس دوزخی
امید باید همچنین باشم بجنت در صدر

مسلم[1] باید در میان خوف و رجا هر دو طرف
خوفش بباید اندکی امید باید بیشتر

ابلیس شش لک سال گر میکرد طاعت رانده شد
بوبکر بد در پیش بت کردند بروی صد نظر

دل را نداری ملتفت تا زنده از بهر نان
روزی رساند بی منت دارد خزائن گنج زر

بخشش ندانی از کسی جز از خدا ای جان من
چون مر ترا بخشد کسی جن و ملایک یا بشر

خالق همین گوید ترا اندر بلائی ده رضا
ورنه برو زیر سما خالق طلب جز من دگر

تکیه مکن در کار خود عجبی بطاعت هم مکن
بلعم[2] و هم برصیصا گشتند ملعون خاکسر

باب بیست و هفتم در بیان صبر و شکر می گوید

فرحت بخواهی دائما همدم بسازی صبر را
هرگز ندیدم در جهان جز صبر چیزی خوبتر

صبری[3] بکن در کارها از صبر یابی صد فرح
ظالم چه دیدی خصم را صبری بکن یابی ظفر

[1] قال رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم الایمان بین الخوف والرجاء ۱۲
[2] بلعم نام درویشی و زاهد حضرت موسی علیه السلام گذرد ۱۲
[3] یا ایها الذین آمنوا اصبروا و رابطوا و اتقوا الله تعالی ان الله مع الصابرین ۱۲

امید کس در دل مکن امید کن بر خالقی
کو رزق بدهد وحش از طیر و بهایم هم بشر

ظالم چو ظلمی میکند صبری بکن با کس مگو
از کس نخواهی داد خود دادت دهد هم دادگر

دان نصف ایمان صبر را هم شکر را نصف دگر
محکم بکن این هر دو را مؤمن بگردی بی خطر

موجود داری نعمتی قیدش بکن در شکر حق
زاید بر آن خواهی اگر شکری بگو ای نامور

گرچه مراتب بعده دارد غنی شاکر ولی
او کی رسد با صابران کو صبر بکند در فقر

شاکر سلیمان گرچه بود اندر غنا هم سلطنت
او کی رسد با مصطفی کرده بدرویشی صبر

باب بست و هشتم در بیان توبه و زهد میگوید

توبه بگو امروز تو هرگز مگو فردا کنم
شاید بمیری صبحدم فردا نیابی ای پسر

توبه کنی از صدق دل فیما مضی آری ندم
چون یاد آری آن گنه گردی خراب و منکسر

زهدی بکن دستی بزن در مال دنیا جان من
هر ذره را با تو بود فردا حساب و هم حصر

گر بمانی از گنه وان گرچه باشد ذره‌ئی
نزد یک حق آن بهتر است از طاعت جن و البشر

گر بنده از صدق دل توبه کند از معصیت
بروی نماند ذره زان گر بها در وی اثر

در بند دنیا چون شوی طلبش کنی از هر یکی
محروم مانی از خدا مبغوض گردی منحصر

عصیان بدانی دوستی کردن بدنیا هم خطا
دشمن خدا دان آن کسی مولع که باشد مال و زر

فارغ شدی از سیم و زر رستی ز شیطان شر او
زاهد ز شیطان امین است وسواس نی بروی گذر

اموال دنیا چون کسی جمعی کند وانی سگی
کو هم شکم پر میکند وان زر بدان سنگ و مدر

درویش خواهد مال و زر او را بدان درویش تو
هست او مغا در شه دزد دین دیوی بدان ظهور الشر

چون هست دنیا بی وفا در بند او بودن خطا
در جمع او وان صد عنا در دین نه سود هر صد ضرر

باب بیست و نهم در بیان بخل و سخا و ایثار و امساک گوید

گر دور داری خویش را از بخل و از امساک هم
رسته شوی یابی جنان شینی چو شاهان در صدر

ایثار را هم پیشه کن چیزی نخواهی از کسے

محظوظ دانی خواستن دادن لطیف و خوبتر

صد چند کس از صوفیان بودند عمرے در سفر

گشتند جمله تشنه بود آبک بر یک نفر

او داد او را او بمرد و مرد تشنه جملگی

آن آب مانده همچنین آنجا نماند کس دگر

هم صدر و مسند منزلت محراب و محفل جایگاه

ایثار کن بر دیگرے گردی تو شخص معتبر

دشمن خدا شخصی بدان کو پیشه سازد بخل را

محبوب حق دان آن کسے ایثار بکند سیم و زر

هرگز مبر مال فزون از بهر روز نیستی

آن روز چون آید ترا آن مال گردد مستتر

از بهر دختر یا پسر مالی مکن زیر زمین

حاجت چو افتد شان گهی هرگز نگوید کس خبر

هم بر خدا بسپارشان میری نمیری داو گهے

از کارشان هیچم شوی اندیشه را از دل ببر

این مال باشد مار تو آن مار دان زنار تو

زنار فردا نار تو این نار بر زنار بر

باب سی ام در تواضع و خلق حسن و نفع رسانیدن خلق را

با خلق ورزش کن نکو تا دوست گردی جمله را

بالعز مردان خلق کن باز نشت خویان بیشتر

آنکس تواضع میکند با او بکن صد چند آن

ور کس تکبر میکند صدقه بدان با او تکبر

چون تو بخواهی با کسے بودن بیکجا مدتے

گر روز را گوید شب است بنمای پروین هم قمر

گر مردمی منکر شود با تو ستیز و هر دمی

گوید حماری اسپ هم تا زیست میگوید حمر

رنجه مشو اندوه مکن خلقی چو گوید بد ترا

مخلوق بد ها هر چند اگفتند نباید در حصر

از مدح کس خوشدل مشو اندوه ز دشنامی مکن

از مدح کس نے نفع تو نے هجو کس یکبند ضرر

سخنی که گوئی تو بکس بر قدر عقل او بگو

عالم چو بینی سامع است با او بگو هم ور کهر

چون تو بدانی جاهل است فهمی ندارد از سخن

سخنی بگو هم آنچنان در وی کند قدری اثر

لطفے و نرمی کن سخن قصد خریدن چون کنی

باید فروشی همچنین تا سود بینی زان تجر

نفعے رسان مر خلق را در بند نفعے خود مشو

میکن چنین تا زنده بشتیک شوی خیر البشر

---

١ سے قوله تعالی واخفض جناحک لمن تبعک من المؤمنین

٢ سے قال علیه الصلوة والسلام تواضعوا مع المتواضعین فان التواضع مع المتواضعین صدقة وتکبروا مع المتکبرین فان التکبر مع المتکبرین صدقة ١٢ ابانة الاخیار

٣ سے قال علیه الصلوة والسلام کلموا الناس علی قدر عقولهم ١٢

٤ سے قال الله تعالی واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض ١٢

هرگز ندیدم در کتب نشنیده ام از عالمی
نی چون جزای نافعان باشد جزای کس دگر

تا فی بده درویش را رسته شوی هر دو جهان
نظری کنی چون بر گدا بر تو کند حق صد نظر

شصت و سیصد چون نظر بر ما کند حق روز و شب
دل تو کجا ها میرود باری به بین ای بی بصر

رنجی بکن دردی بکش راحت رسان مر خلق را
این کار دارد کارها زین نیست کاری خوبتر

شو سنگ زیرین آسیا رنجی بکش نفعی رسان
ورنه چو خیره مسخره نانی طلب از در بدر

خوش وقت آن مرغی که او افتد بدام مردمی
او را فروشد نان خرد بدهد بزن و دختر پسر

سائلی چو آید پیش در از تو بخواهد نان یکی
منعی کنی چون نان ازو یا خود کنی او را نهر

گوید خدا آن خواستم ما را ندادی لقمه
از در چو رانی سائلی گوید مرا راندی ز در

چون تو برانی سائلی زو باز داری لقمه
یابی عذابی زین گنه سالی هزاری در سقر

چون پیشه بکنی نان دهی در بهشت یابی منزلت
خلعت بگیری از خدا تاجی نهی بر فرق سر

م۱ قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة الجواظ والجعظری الذی جمع و منع ۱۲
م۲ بانگ زدن و محروم کردن ۱۲ قال الله تعالی واما السائل فلا تنهر
م۳ شعر ۱۲ [illegible]

سایل چو آید به دوان از حق تعالی بر و رت
صد چپند کن تعظیم آن او را به بخششی ما قدر

اتیام را پرور پسی نانی بده هم جامه را
هر لحظ کن شفقت بد و تا باد و تا ید شان پدر

خدمت کند چون مرمی باشد چو خادم پیش تو
باید نوازی هر زمان او را بدان نور البصر

گر یک دو نان پیش آورند تو لقمه لقمه بخش کن
یا بی فضیلت بیشتر آن هر دو را تنها مخور

این حکمها بر اغنیا نے بر فقیر و گرسنه
او خود بود محتاج نان نانی کجا بدهد دگر

باب سی و یکم در بیان حلم و غضب میگوید

حلمی بکن با جملگی محبوب گردی بے شکے
هرگز نباشد نزد حق از حلم چیزے خوب تر

جاهل چو گوید بد ترا حلمے بکن چیزی مگو
خلقے ترا ناصر شود و بکنند یاری بکد رگر

مردم چو خوانند علمها عالم شوند اندر جهان
حلمی نباشد چون در و شجرے بدانی بی ثمر

خشمی بکن بر هیچکس غاضب بدان مغضوب حق
چون بر تو بکند کس غضب سختی مگو میکن صبر

عفوی بکن بر مردمان خشمی که داری خور فرو
تا هیچکس نزدیک حق چون تو نباشد دوست تر

خشمی بباید چون ترا کوهی نماید نزد تو
آن خشم چون خوردی فرو یابی مزه شهد و شکر

دان اهل جنت آنکسی در وی چو بینی این صفت
ناگه کند خشمی بکس هم باز آید زود تر

چون علم کس را داد حق با حلم شد آن منتظم
چون او نباشد بیغمی اندر جهان مردی دگر

خشمیکه آید مر ترا استاده باشی می نشین
ور نشسته باشی خسپ الا آب سرد و تر

خشمیکه بکنی روز را تا شب نباشی همچنان
خشنود کن مغضوب را یابی جزای بیشتر

جاییکه خصمی بد بود کشتن همین خواهد ترا
حلمی بکن گردد زیان هیکن جوابش سخت تر

باب سی و دوم در بیان امر معروف و نهی منکر گوید

شد امر معروف فرض هم شد نهی از منکر همی
بر جمله مؤمن مسلمان پیر و جوان هم بنده و حر

تذکیر را چون بشنوی از گوش دل نیکو شنو
زشتی بگوید یا حسن خذ ما صفا دع ما کدر

پندی چو گوید عالمی آن را ببد عزت شنو
در فسق او نظر مکن در علم او میکن نظر

از امر کردن یا منع چون کس عداوت میکند
بگذار امر و منع هم از وی بکن کلی حذر

پندی چو خواهی تا دهی اول بده مر خویش را
پس پند ده مر اهل را زانکه حق و خیر یاب بر

سرگین گلا به منع شد کمگل بکن دیوار را
سرگین گلا به چون کنی گردد ملائک منتفر

یا چک سبز تو دیگ و نان گرچه شود خاکستری
گوید نجس آن خاک را یوسف امام معتبر

از شهر بعضی مردمان بکنند عصیان هم گنه
مانع نگردند دیگران گیرد بلاشان عام تر

ترک کنی معروف را نی نهی از منکر کنی
افتی تو هم اندر بلا خود را کی زیشان سپر

باب سی و سوم در بیان سماع و رقص و سرود میگوید

دان نعمتی صوت حسن هم بخشش از حضرت خدا
تو زینوا اصواتکم میخوان حدیث مشتهر

آواز خوش جان بشنود و قوتش بیدعا شق شود
خواهد نخستین جامی خود قصد کند سوی زبر

نظر است
با قال و لا
نظر است
من قال ۱۲
صلی الله علیه
یعنی خاکستر
... یوسف رح
حسن است ۱۲
صلی الله علیه
سۓ نصاب
الاحتساب
قال النبی
صلی الله علیه
وسلم زینوا
اصواتکم
حسن الصوت
یزید فی القرأة
حسنا ۱۲

زوری کند کاید بدون قالب بگیرد دانش
این نوع را تو رقص خوان تا کی ترا باشد خبر

سری خدا وانی سماع محروم زین نعمت لسی
مردان بدانند قیمتش نامرد کی داند قدر

او را سماع باشد روا آنکس که میرد نفس او
جانی بود زنده در و ورنه ترا بهتر حذر

چون بشنوی صوت حسن تحمید کن بحال خود
مجذوب چون گردی از و پیدا شود حال دگر

تا مر ترا قوت بود رقص مکن ای جان من
منکر مشو این حال را دان قائل قیل بشر

مطلق بدان حرمت غنا مشنو ملاهی هیچ گه
طنبور و بربط چنگ و نی جمله حرام ست در خبر

در طبل هم حرمت بدان الا که طبلے غازیان
دف هم مزن در هیچ جا جز در عروسی ای پسر

دانی غنا مشنو زنا از سر هوا چون بشنوے
مشتیک هفتی در بلا بربند زین کلی نظر

اندر سماع چون بشنوی کس نعره آهی میزند
هرگز مشو معذور زان شاید که باشد از مکر

باب سی و چهارم در بیان لاغ بازی و نرد و شطرنج گوید

بازی حرام است جملگی جز لاغ بازی اهل خود
آنکس که بازی میکند او را دان چون گاو خر

در نرد یا شطرنج کس دستی ببازی میکند[۱]
در لحم خوکان خون شان گوئی کند او دست تر

در نرد یا شطرنج چون بیند کسی نظری کند
در شرمگاه مادران آنکس کند گوئی نظر

حضرت خدا بر سلمی سیصد نظر روزی کند
شطرنج بازان زین نظر محروم شان بیشک شمر

شطرنج بازی شافعی[۲] لاباس گوید آن زمان در
گروی نباشد در میان فحشی نگوید یکدگر

چون کس سلامی میدهد گوید علیک و را روان
نی فوت وقتی زو شود باشد ازان نی مفتخر

تعلیم غزوی کافران باشد همین اصلی غرض
وز بهر دفع ناخوشی یک ساعتی اے نامور

گروی چو باشد در میان محظور مطلق آن زمان
در لهو و بازی مردمان بینی بکن شان صد حذر

بازی کبوتر هم مکن مردود گردی در شرع[۳]
چون تو پرانی آن زمان ملعون شوی هم خاکسر

اسپی دوانی یا شتر تیرے فرستے یا دهی
دانی روا این چیز با گروی درین جا بر شمر

---

[۱] قال النبي صلى الله عليه وسلم من لعب بالنرد والشطرنج فكأنما غمس يده في لحم الخنزير ودمه ۱۲ مشکوة

[۲] اما شافعي رح لاباس بیگوید ازین جهت که غرض ازان بازی آموختن تدبیرات جهاد میباشد و ازان غافل ۱۲

[۳] ممنوع وشهادت او در شرع مسموع نیست ۱۲

[۴] لا يجوز السباق في غير اربعة اشياء في الخف يعني البعير وفي الحافر يعني الفرس وفي النصل يعني الرمي وفي المشي يعني العدو وانما يجوز ان كان البدل معلوما من جانب واحد بان يقول احدهما للآخر ان سبقتك فلي كذا وان سبقتني فلا شيء لك وان كان البدل من الجانبين لا يجوز الا ان يكون بينهما ثالث ... فتاوی سراجی ۱۲

شرط گرو هر دو طرف بیشک حرام است جانمن
وانی حلال از یکطرف آید بیان ثالث لغو

هرگه کبوتر پا ی پر یابی خروسی تاج سر
از خود مکن هر دو جدا تا دیو نایدخانه در

شکره پرانی دائما از بهر صید هر زمان
این وجه وجهی پاک دان مکین شکاری شپر

با سگ مکن بازی گهی ناقص شود اعمال تو
جز سگ که باشد پاسبان یا صید گیرد از قهر

در سوی صیدی تیر را چون تو فرستی یا سگی
شکره پرانی سوی آن گو بسمی الله تکبیر تر

باشد سگی آموخته از صید چیزی کم خورد
هم شکره باید آنچنان خوانی دوان آید بسر

گیرند ایشان صید را با جرح میرد صید چون
ذبح نه حاجت اندران مذبوح دان طیب شمر

گر زنده یابی ذبح کن ور میرود دنبال رو
باید نشینی از طلب گر مرده یابی خوش بخور

ور گر چو بزنی صید را جرحی نشد مرداردان
در آب افتد یام هم آن صید را هرگز مخور

در آتشی سوزد و را مردار دانی بی شکی
روشن بکردم پیش تو این مسله چون شمس و قمر

باب سی و پنجم در بیان ذبح کردن و خوردن جانوران

بسمل چو خواهی تا کنی گو تسمیه ذبحش بکن
گر ترک گیری عامداً مردار شد زان کن حذر

ذابح چو باشد مسلمی مردی بود خواهی زنی
یا کودکی عاقل بود کو ذبح داند هم بخور

در ذبح ببری چار رگ حلق و دو شه رگ هم مری
زین جمله گر ببری سه رگ حلقوم باشد یا دگر

مذبوح باشد بیشکی آنرا بخور از جان و دل
کردی فرامش تسمیه باکش مدان آنرا بخور

اهل کتاب و صابیان و از اهل قبله هر که هست
مذبوح شان باشد روا طیب است آن هم خوبتر

بسمل کنی از بهر بت یا در عمارت چاه و جوی
وقتیکه آید نو عروس آید کسی خود از سفر

یا رحمتی بیکو شود یا بهر زرع و باغ رز
آباد کنی موضعی یا میر آید در شهر

مکروه باشد این ذبح کس را نشاید تا خورد
جز اهل جن و سندیان آنکس که باشد مفتقر

غیر از حلق پر هیچکس نرسد که بخورد گوشت آن
مردار دان مذبوح را ذابح چو کافر هی شمر

چنگل که دارد طائری اشک بهایم هم مخور

وان اشک و چنگل هر دو را باشد سلاحی ای پسر

هم کرگ و هم طاؤس خور کرده است رخصت مصطفی

آهو بخور خرگوش هم گاو ان وحشی گور خر

لحم حمار و بغل هم مشکوک ان اندر شرع

لحم فرس محظور شد نزدیک نعمان معتبر

مکروه دان جلاله را حبسے بکن علفی بده

سه روز حبس ماکیان یکهفته میش و ده بقر

چون خام یابی گوشتی آنرا مخور بریان بکن

آتش برای طبخ را شرط است ای جان پدر

باخه مخور خرچنگ هم وز جنس اینها کن حذر

طافی مخور جهینگه مخور هر جو نکه باشد تلخ خور

ماهی ملخ این هر دو را ذبحی مکن تعجیل خور

آمد بسنت مصطفی خوردن سپرز و هم جگر

لیکن شکسته جملگی بار و دگان اے جان من

هیچ از نبی حرسلان حاصل نبوده اے پسر

غدود و مراره بول وان فرج و ذکر با خایه ها

مکروه شد این شش بدان محظور خون منفجر

چون نرم یابی استخوان میخا بمصص کن لبی

باریک کوب و پس بخور و تنیکه بینی سخت تر

باب سی و ششم در بیان ماهها و روزها و خاصیت و نحس

سه بار میخوان فاتحه بالتسمیه تا ختم کن
هرگه که آید ماه نو اے ماه نو اندر نظر

انا فتحنا عزه خوان تا ختم کن و رخواندنش
ناید بلائی پیش تو یابی همه فتح و ظفر

ماه محرم زر ببین اندر صفر بین آئینه
اول ربیع آب روان آخر غنم ای مه نگر

اول جمادی نقره بین پیرے ببین در آخرین
ماه رجب مصحف ببین شعبان گیاهی سبز تر

شمشیر در رمضان نگر شوال جامه سبزه بین
ذی القعده بینی کودکی ذی الحجه دختر خوبتر

از سال اول روزه را روزه بداری جان من
در روز آخر سال هم نیت بکن یابی اجر

اول خمیس از رجب نیت بکن تو روزه را
میکن نمازی تا عشا افطار انگه ای پسر

چون تو گذاری اینچنین رسته شوی در دو جهان
رضوان کند خدمت ترا قصری بیابی از گهر

نصفے رجب طعمی بکن امساک هم میخوان دعا
الحاح کن در خواندنش یابی اجابت زود تر

ذی الحجه ۱۰ تقدیم روز ماه
لیلة الرغائب اول شب جمعه از ماه رجب در ایام اتوا
لیلة الرغائب گویند ۱۲
حاجت خود بکن بدرگاه قاضی الحاجات و بکمال توجه و اخلاص حاجات خود را طلب کن تا بتعجیل تمام روا گردد ۱۲

* * * * * * * * *

غسلی بکن اول رجب هم درمیان و آخرش ور

تا پاک گردی از گنه اکنون شوی زاده ز سر

رمضان بخوان قرآن بسی شعبان بخوان صلوات را

اندر رجب غفران طلب شب و روز ایجان پدر

چون شب برات آید بکن ده چیز را از جان و دل

غسلی بکن بستر بهم بیدار باشی تا فجر

یسین نخست ایمان خود دومی برای وسعت تو

سیم برای عمر هم میخوان بمانی دیر تر

در رخت خانه دست زن آوند ها جنبان بسی

میکن زیارت مردگان وعظی بشنو ای نامور

میکن نماز از بهر حق میخوان دعا از صدق دل

غفران بخواهی بهر خود وز بهر مادر هم پدر

عیدین تو غسلی بکن خوشبو بکن هم جامه تن

در فطر چون آئی برون شیری تو یا خرما بخور

عرفه چو آید جان من هم حج خوانی انبیا (سورهٔ انبیا)

یابی ثواب عمره حج یا رمی و سعی و هم نحر (سوره حج)

وجهی نباشد گر ترا قربان کنی کوثر بخوان

در عشر ذی الحجه بخوان شب و روز سوره والفجر

صوم و صلوة و کن دعا هم سرمه صلح و توسع

غسلی بکن اصلاح هم بر عاملان چیزی بده

چیزی بده ایتام را احسان پرس از رحمتی
در روز عاشورا بکن هر ده که گفتم ای پسر
اندر صفر بیرون مرو جنگی مکن با هیچکس
کاین ماه دارد شومی مدغم در و رنج و خطر
در چارشنبه آخرین غسلی بکن جامه بشو
در خانه بنشین راحت بکن با اهل خود نعمت بخور
روز زحل (شنبه) ماهی بزن بهر شکاری رو برون
آهو بیابی گرگ هم افتد شکاری بیشتر
سیکن امارت در احد باشد مبارک هر ترا
باغ و زراعت رو (یکشنبه) وهم چاه و جوی کن حفر
عزم سفر داری اگر خواهی روی بر دوستان
مختار شد جانان من از روزها روز قمر (دوشنبه)
فصد و حجامت چون کنی روز سه شنبه کن لبیب
مریخ را خونریز دان ساعات او میمون بشر
چون تو بخواهی دارویی بخوری برای زحمتی
از بهر آن مختار شد روز عطارد ای پسر
چون مر ترا کاری (ای چارشنبه) بود سلطان ببینی یا ملک
تا حاجتت گردد روا این مشتری دارد اثر
روز جمعه (ای پنجشنبه) تو تفریح کن هم با زنان کن جلوتی
یابی جزا از حد بیرون حضرت خدا بدین پسر

لاه علیکم یوم عاشوراء ان تاتوا بعشر خصال بالصوم والصلوة ومسح الید علی راس الیتیم والاغتسال والاصلاح والعبادة والتوسع علی العیال وزیارة العالم والاکتحال ۱۲ عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قدم المدینة فوجد الیهود صیاما یوم عاشوراء فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم ما هذا الیوم الذی تصومونه فقالوا هذا یوم عظیم نجی الله فیه موسی وقومه وغرق فرعون وقومه فصامه موسی شکرا فنحن نصومه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فنحن احق واولی بموسی منکم فصامه رسول الله صلی الله علیه وسلم وامر بصیامه المشکوة ص ۱۷۸

روز جمعه مرنج هم گر تو بپوشی جامه نو
یا قطع بکنی هم برسی آید مصیبت پیشتر

در سال دانی بیشکی اثنا عشر روز نحس
غافل مشو زان روزها از جمله کاری کن حذر

ماه محرم یازده هم از صفر دهم بدان
از شهر اول چارمی هم از ده آخر شمر

اول جمادی بیست و هفت هم بیست و دو از آخرش
نیز از رجب دان بیست و دو هم بیست و شش شعبان نگر

رمضان چهارم ماه شد شوال را هفتم بگو
هم بیست و هفتم ذی القعده ذی الحجه هشتم ای پسر

در غره ثالث پنج هم با بیست و پنجم شانزده
کاری مکن جای حرو خالی نباشد از خطر

در سوم و هشتم سیزدهم هم شانزدهم با بیست و سه
هم بیست و هشتم جان من کاری مکن خاصه سفر

باب سی و هفتم در بیان پیری و جوانی میگوید

چون در چهل عمرت رسد کاهل نشینی یکدمی
بگذار عصیان هم گنه طاعت عبادت بیشتر

گر تو نباشی اینچنین بر عکس بکنی کارها
طاعات کم عصیان بسی شو ساخته بهر سفر

غالب حیات آدمی از شصت تا هفتاد دوان
گردی بباز ثلث کم ثلثی زهستی بیخبر

ثلثی که ماند آخرین دردی بدان آفت بلا
گه با دگیر د دست و پا صد بار روزی دردسر

صحت نیابی یک نفس درد و بلا در هر زمان
شبها نیاید خواب خوش فریاد بکنی تا سحر

تپ در بدن لازم بود سر لرزه دائما
گوارش نیاید تا کی در چشم کم گردد نظر

هر مصالح پیش او هرگز نیاید مردمی
رسوا شود بر اهل خود حرمت ندارد کس دگر

فهمی نماند آنچنان سخنی نماند یاد او
دشمن ندارد باک ازو هر روز عیشی منکدر

گر بنگرد سوی تهی در حال او نفرت کنند
خوبان و شکر لبان شیتد از وی دورتر

اسپید مویت چون شود گردند خوبان منهزم
پیری مگر شد بیستی ورنه چرا از وی حذر

گر شاه باشد کامران جمله جهان در ضبط او
ذوقی نه او را هستی چون پیر شد منکسر

بر پیر کس ائی نظر نی کس برو رحمت کند
اسند ورا مردمان جز رازق جن و بشر

۵۱ فوائد نقالها ومن نعمره ننکسه فی الخلق افلا یعقلون ۱۲

چون

چون پیر گردد مرد می بکند از حضرت خدا
باریک شد هم استخوان اسپید موبت شد زسر

از کس سخن هم نشنوی چیزی نه بینی در نظر
زوری نداری دست و پا اشکست چهره از کبر

آن مشک چون کافور شد وان ارغوان چون زعفران
شد تیر قامت چون کمان گشته تنی همچون وتر

سوبت نه بیند هیچکس حتی پسر سد دوستی
چاکر نگیرد کس ترا واجب نیابی آن اجر

برمن بیا تا من ترا اهتراز ان می پرورم
صد حور به هم در جنان بجید قصری از گهر

بر پیر دارم رحمتی کانرا نباشد حد و عد
اسپید موبت نور من چون نور سوزم در سقر

پس حال چون باشد چنین ناید زپیران کارها
کاری بکن در حال تو نعمت جوانی را شمر

قدری جوانی پیر اگر تو پرسی ای جوان
آن پیر گوید پیش تو چندانکه ناید در حصر

چون تو ببینی پیر را خدمت بکن از جان و دل
تا تو شوی پیر نکو تخفه بگردی ذو الفدر

باب سی و هشتم در بیان رنج و حمیت و علت و صحت میگوید

رنج و بلادان نعمتی بر دوستان نازل شده
دشمن نیابد این نعم جز مؤمن نیکو سیر

چون مر ترا رنجی رسد صدقه بده از جان و دل
سلطان نه رشوی میدهد جز مرد معنی معتبر

هر تن که یابی بی علل آن تن یقین بی برکتست
حق دوست داردان تهی شب و روز در رنج و درد سر

ملکیست رحمت جان من هر کس کجا شایان او
ایوب داند قدر آن جرجیس و یونس نامور

صدگونه نعمت دشمنان دارند لیس اندر جهان
از بهر زانی دوستان باشند حیران منتظر

دانند خاصان قدر این محبوب جانان شد ازو
ماهی چه داند قدر عشق پروانه دارد این خبر

گر مؤمنی اندر جهان در خود نیابد زین یکی
کامل ندانی مومنش ایمان او اندر خطر

در تن نه بیند علتی قلت بمال خویشتن
نه ظالمی او را کند خوار و خجل هم بی وقر

چون حق بخواهد بنده را سازد یکی از دوستان
سقمی به تن خرفی بدل مالی نه بیند در نظر

بر تخت شاهی چار صد سالی بود دست فرعون سگ
بیمار گاهی او نشد فی دیده و قتی او ضرر

ح قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى اذا احب قوما ابتلاهم فمن رضي فله الرضى ومن سخط فله السخط رواه الترمذي وابن ماجه ۱۲ من المشكوة

ح المؤمن لا يخلو من قلة وعلة وذلة ۱۲

صحت چو یابی شکر گو زحمت چو بینی صبر کن
با کس مگو من زحمتی تا بگذرد مدت سقر

دارو طلب هم بعد آن تکیه مکن بر داروی
تقصیر در دارو مکن جز حق مدان شافی دگر

از صبر یابی گنجها پوشی مصائب درد و غم
اظهار چون نکنی تو این چندان بیابی از اجر

بیمار را چون بشنوی فی الحال رو پرسیدنش
گرچه مسافت در میان باشد کروهی بیشتر

چون تو نپرسی زحمتی گوید خدا بیواسطه
من زحمتی گشتم زمان وقتی نپرسیدی خبر

بیمار چون پرسی اگر چیزی بده بر دست او
از وی طلب جانان دعا در بهر مهمی صعبتر

بیمار چون گردی گهی فوتی مکن تو وقت را
غلطیده نشسته کن ادا تا تو نیفتی در سقر

زحمت بدان رحمت خدا اوقات چون داری بپا
فوتی گهی گر فرض را بیشک بیفتی در سقر

چون تو ببینی زحمتی فی الحال ده صدقات را
دارو مکن بیمار را جز صدقه دادن اکسیر

صدقه بده در راه حق جز نام او دیگر مده
کاری مهم آید ترا چون صدقه پیش آرد خبر

صدقه بگرداند بلا آمد حدیث مصطفی
بد هد درازی عمر را هم اجر یابی ای پسر

باب سی و نهم در بیان صبر و تعزیت و آنچه بدان تعلق دارد

صبر می کن چون ترا آید مصیبت جان من
یابی ثواب انبیا از حد برون هم از حصر

گر ترا وقتی رسد رنج و مصیبت یاد کن
جمله مصائب بجمله پیغمبر حسین و بشر

قال الله تعالی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب ۱۲ مولوی

گر جزع و فزع میکنی اندر مصیبت رنج خود
سوی ندارد مر ترا محروم مانی از اجر

از آه و لطمه نعره هم شق جیوب و خدش خد
از نتف موی ریش و سر باید کنی کلی حذر

سوگی مکن چون جاهلان خفتن زمین ترک سخن
ماندن گرسنه روز و شب تنها نشستن در حجر

تاریک کردن خانه را نی شمع را افروختن
نی صحن رفتن هیچگه ترک گلابه بام و در

بیکاری از کارها ترک تجارت زرع و زر
با جامه بودن رنگین کردن کبودی یا خضر

اندر مصائب جمله را از مرد باشد خواه زن
محظور آمد برهنه در شرع کردن فرق سر

قال علیه الصلوة والسلام الصدقة ترد البلاء وتزید فی العمر ۱۲
تجهیز کردن تعزیت حضرت حسن و حسین رض
در هر سال و دست بر سینه زدن و نوحه کردن منهی ست ۱۲ شرح العلم
جزع بانگ و شکیبائی کردن ۱۲
صبر ست ۱۲ و فزع ترسیدن ۱۲
طپانچه بر رو زدن ۱۲
دریدن گریبان ۱۲
خراشیدن رخسار ۱۲
یعنی کندن موی ۱۲
خود را فراموش کردن
ترک زینت نمودن ۱۲
مسلمانان سوگ داشتن زنان سه روز بیش از سه روز بر میتی جز بر شوهر چهار ماه و ده روز ۱۲ شرح

۱۱

الا که باشد عالمی کز مردنش ظاهر شود
اسلام اندر رخنهٔ چیزی او نه بندد کس دگر

هر اندهی کاندر جهان آید به پیش جان من
شمعی بمیرد یا شود چرمی ز نعلی منکسر

دیگر شوی چون گرسنه یا ظالمی ایذا کند
دانی مصائب جمله را راجع شوی بکنی حذر

رو تعزیت چون بشنوی مرده کسی از اهل دین
دانی سنن این نوع را ترک نگیری ای پسر

چون تو عیادت یا عزا بکنی مر اهل ذمه را
باشد روا اندر شرع بکشا هدایه کن نظر

(ای کسیکه اسلام ۱۲) (نام کتاب ۱۲)

حاضر جنازه چون شوی در پس جنازه شو روان
نعره مزن فریاد هم قرآن مخوان صوت جهر

بانگی مزن بازار و کو مرده فلان حاضر شوید
گلها مریزی بر سرش بادام و خرما یا شکر

گوری مربع چون کنی مکروه باشد پشته کن و
جامه مپوشان گور را تنبول و شربت هم مبر

بالای تربت میوه را مانند برگی یا شکر
قرآن مخوان پایان او بنشین بخوان نزدیک سر

گوری نبوسی هیچگه چون گمرهان جب نان من
غیره کار کردی بیشکی جز گور مادر یا پدر

قال علیه الصلوة والسلام موت العالم موت العالم [illegible] ... در جهان تاریکیست ۱۲ ... اسلام [illegible] ... انا لله وانا الیه راجعون [illegible]

آنجا مبر صندوق را چیزی مخور آشام هم
خنده مکن هان سیلی نگو گردد دولت همچون حجر
نقش و نگاری چون کنی در گور یا خود گچ زنی
مکروه باشد در کتب صدقات باشد خوبتر
صدقات بهر روح او گر میدهی بروی رسد
در شب جمعه وان هفته را بروی دهند آن قدر
آیند هر یک مردگان رخصت گرفته از خدا
گویند راز خویش را حزن و فرح راحت خطر
بینند حال مال و زر خود را ز خویش و اقربا
گویند بازاری دعا باید دعا با بخطر
هر کو بهر حق دهد صدقه بروح مردگان
یابد جزا روحش از ان او هم شود زان بهرور
احوال را از خویشتن گویند با حسرت لبی
مادر پدر هم اختان هر کو بود دختر پسر
گنبد مکن بر گورها نی قبه نی حجره
بادی وزد باران رسد گردد گنه بیشک بدر
میدان زیارت سنت است میکن زیارت سوز و شب
معهود سیوم هفتمی وان بدعتی میکن حذر
از بهر اهل مرده را طعمی بکن از جان و دل
پس هر درم یابی جزا جانان من دینار زر

پس مرده سازی طعام را چون در سوم هفتم چهل
باید دهی درویش را ور نی نباشد معتبر

باب چهلم در بیان احکام شهادت گوید

چون کشته گردد مسلمی در راه حق با کافران
یا ظالمی عمدا کشد خواهی به تیغ و یا تبر
زنده نماند ساعتی فی الحال میرد در زمان
نی طعام بخورد آب نی سخنی نه اندک بیشتر
حد شهید اندر شرع حنفا این نباشد جان من
دیگر شهیدان مصطفی گفته است بشنو نامور
غرقه بآبی گر شود دیگر بآتش سوخته
مبطون و مطعون آنکه او میرد برون اندر سفر
شخصیکه میرد در جمعه خواهی بروز و یا بشب
عاشق که باشد پارسا آن عشق دارد در ستر
وانکس که میرد در سماع شنود سماعی بهر حق
وآن زن که میرد در حمل میر کسی زیر جدر
پامال گردد زیر اسپ یا برق بزند صاعقه
اندر چهی افتد همون شیری کشد یا خوک نر
وانکس که سخنی بهر حق گوید شود کشته در آن
دیگر یکی قرشت بدان شد شانزده جمله نفر

وآنکس که بهر مال و زر جنگی کند با کافران
یا بهر نام شجعتی چندان نیابد او اجر

آنکس که بخورد زخمی بر رو مقابل دشمنان
با او چه نسبت آنکسی زخمی خورد و پشت و کمر

مقبل رود اندر جنان شادی کنان خنده زنان
از سالها چون پانصد بر شهید بیشتر

هرگز کسی را در جنان دنیا نباشد آرزو
الا شهید راه حق گرچه بیاید کشتک زر

چون مومنی از صدق دل خواهد شهادت از خدا
یابد چو شهدا درجتی میرد ز تپ یا دردسر

شهدا مگو از مردگان در دل مپندار این سخن
اندر جنان چون زندگان بخورند شربت هم شکر

باب چهل و یکم در بیان اسباب بینوائی و مدبری میگوید

اسباب فقر و مدبری چل چیز تو میدان یقین
مسطور بین اندر کتب راوی است جعفر معتبر (ای امام جعفر صادق ۱۲)

طعمی مخور باشی جنب آبی مخور از ناپزه
هم دور کن از خویشتن آوند که باشد منکسر

بولی مکن هم برهنه جاروب در شبها مزن
مگذار هم آوند را جاتا من بکشاده سر

نی زن بگیرد نام شوی نی شوی گیرد نام زن
نی نام مادر نے پدر آرد زبان دختر پسر

طعمی مخور هم بے ادب نی بد دعا فرزند را
پرکاله باشد تا نها آنرا ز درد لیشان محضر

قایم نپوشی جان من شلوار را در هیچگه
نشسته نه بندی پاگ هم گوشه نگیری از شبر

وز خشک مے شانه مکن استاده باشی هم مکن
شانه شکسته چون شود ازوی مکن کلی حذر

مقراض هوا از شرمگاه مستان گهی جانا مکن
هم موی را در شرمگاه از چل نداری بیشتر

در پیش پیران هم مرو بر آستانه هم منشین
تخلیل دندان هم مکن هر چونکه باشد از شجر

وقتی نسوزی پوستی از سیر خواهی ز بصل
چون عنکبوتی بنگری از خانه کن بیرون ز در

زنده مپیش مفکن برون نی در نمازی کاهلی
در کذب هم عادت مکن نی در فروجی کن نظر

وقتیکه شوئی دست در وحشتکش مکن داماان خود
پوشیده دوزی جامه چون مدبر شوی جان پدر

چون توگذاری فجر را زودی میا مسجد برون
گردی بفاقه مبتلا آید بپیشت صد خطر

بلفظ هندی است بمعنی دستار ۱۲

شرمگاه ۱۲

۱۲ قال النبی صلی الله علیه وسلم من [illegible] [illegible] [illegible] تعالی [illegible] [illegible] ثم قال [illegible] [illegible] واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی [illegible] الله [illegible] ۱۲

خوابی کنی در صبحدم ادبار آید پیش تو
با کاردی ناخن مبری هم بدندان ای پسر

تخم تنگانی خربزه صد فاقه آید پیش تو
سوگند بخوری راست چون روزیت گردد تنگتر

در نفقه تنگی هم مکن فرزند واهل خویش را
دستی نشسته چون خوری برود زتو هم مال وزر

کاسه وصحنک ودشو چون تو خوری طعمی درو
(امراز نشستن ۱۲ منتخب)
شیطان به بیند چون همین لیسید در وجان پدر

خنگی خصومت گفتگو درخانه کردن روز وشب
(نقصان ای عم گشته ۱۲)
از تو گریزد رزق تو هرگز نیاید پیش در

هر چه که گفتم مر ترا بنویس اندر جان ودل
محتاج نی گردی گهی هر روز یابی صد گهر

باب چهل ودوم دربیان توانگری میگوید

اسباب ثروت جملگی سی چیز دانی بی شکی
گر تو کنی آن چیزها گنجی بیابی بیشتر

دایم گذاری چاشت را ترکش نگیری هیچگه
روزه بداری بیض را باشی بخانه یا سفر

پیوسته خیزی صبحدم هرگز نخسپی آن زمان
تسبیح گوئی ذکر هم غفران بخواهی هر سحر

---

(۱) عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اخوانکم جعلهم الله تحت ایدیکم فمن جعل الله اخاه تحت یدیه فلیطعمه مما یاکل ولیلبسه مما یلبس ولا یکلفه من العمل ما یغلبه فان کلفه ما یغلبه فلیعنه علیه ۱۲ من المشکوة

(۲) ایام بیض سه روز است از هر ماه سیزدهم چهاردهم پانزدهم چنانچه در حدیث آمده عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا اباذر اذا صمت من الشهر ثلثة ایام فصم ثلث عشرة واربع عشرة وخمس عشرة رواه الترمذی والنسائی من المشکوة ۱۲

شکر خدا گو هر زمان مصحف بخوان از مال خود
منجر گمان تازی همین خدمت بکن مادر پدر

سورهٔ جمعه شبها بخوان میخوان مزمل روز و شب
دائم بخوانی واقعه از بعد مغرب خوب تر

موزه چو پوشی کفش پا باید که پوشی زرد را
ناخن چو خواهی گر بری در روز پنجشنبه بیر

چون تو بپوشی خاتمی پوش از عقیق ای جان من
محجوب خواهد دست تو دستی بده مقصد بیر

عهدی که بکنی با کسی نقض مکن در عهد خود
جاروب در مسجد زنی مالی بیابی بیشتر

حجی بکن از بهر حق میکن زیارت مصطفی
اندر تجارت صدق را کن پیشوا هم راهبر

در خانه داری سرکه را خالی مکن خانه از و
برکت چو خواهی مال را رو گوسفندی زود خر

غسل جمعه دائم بکن خاصه که غسل اربعه
در روز عاشورا بیز اضعاف ایام دگر

آمیز جو گندم بهم آنگه از ان نانی بپز
غله که داری کیل کن از وزن کن کلی حذر

دستی بشو طعمی بخور گردی توانگر بی شکی
تنها چو باشی زن بکن بسیار یابی مال و زر

هر سی که گفتم پیش تو باشد احمد مُسلکن عمل
تحلیل و نذان هم مکن بنویس اندر دل جگر

باب چهل و سوم در بیان موجبات بهشت

جنت مقامی صالحان آنگاه یابی جانمن
بکنی عمل از بهر آن هر روز کاری خوب تر

اعمال جنت و ان بسی حدی ندارد جسم عدد
زان جمله گویم پیش تو آن بیست و هفت است ای پسر

اوّل بگوئی کلمهٔ از صدق دل هم خالصا
باشی بران ثابت قدم مدت حیات از عمر

شادی رسان بر مومنان طعمی بده از بهر حق
پوشی لباس مغفرت آئی بجنت هشت در

اضیاف را اکرام کن عزوی بکن یا کافران
سری بگو ید چون کسی آن سر مکشا بر بشر

رحمت چو آید پیش تو هرگز مگو با آدمی
جمله مصائب همچنین واری نهان اندر جگر

صالح چو بکنی کارها با حور شینی در جنان
احسان بکن با آن کسی کو با تو کرده بد بتر

اندر سواد جان و دل درویش مسکین جای ده
فرمای کاری نفس را از کارهای سخت تر

قال علیه الصلوٰة والسلام من قال لا اله الا الله دخل الجنة بلا حساب ولا عقاب ۱۲ لباب الاحیاء
قال علیه الصلوٰة والسلام سرور فی قلب المومن خیر من الدنیا وما فیها ۱۲
جمع ضیف ضیفان
جمع عزیز
سیاهی جگر مراد این است که درویش مسکین را در دل و جان خود جای ده و درویشان را عزیز دار
سواد سیاهی ۱۲

داری نگه فرج از زنا فحشی بنیاری بزبان
محظور شبه طعم را یابی ازان بکنی حذر

همسایه پرسی وا ایذا باشد لشادی یا الم
بیمار چون پرسی لسی جنت بیابی کشک زر

خشمی فرو خور جان من عفوی بکن بر مردمان
با صالحان دایم نشین ذکری بگو شام و سحر

از ظالمان مظلوم را داوی بده انصاف هم
کلمه شهادت در وضو میگو همی جان پدر

قال الله تعالی واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ۱۲

دایم بکن سنت ادا چون تو گذاری عصر را
چیزی نخواهی از کسی تحمید میگو هر سحر

از بعد هر فرضی بخوان کرسی لصدق ای جان من
طبل زنان جنت برو آمد چنین اندر خبر

اسم فاعل یعنی زننده ۱۲

باب چهل و چهارم در بیان موجبات دوزخ و اسباب آن

دوزخ برای کافران هم مفسدان هم ملحدان
باشند ساکن اندران عورت ز مردان بیشتر

از مرد نه صد نه بود از هر هزاری در جنان
نه صد بود نه از زنان از هر هزاری در سقر

مردم که در دوزخ روند سوزند آنجا سالها
موجب بگویم پیش تو بشنو ز مخلص مختصر

قال الله تعالی والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین ۱۲

قال علیه الصلوٰة والسلام من صلی اربعا قبل العصر بنی الله بیتا فی الجنة ۱۲

یعنی [illegible] چیزی که [illegible] بگو که در حدیث شریف [illegible] صلی الله علیه وسلم آمده [illegible]

قال [illegible] الله لا [illegible] علیهم [illegible] الجنة [illegible] الله [illegible]

یعنی [illegible] خدای تعالی [illegible] ذکر [illegible] اگر [illegible] حتی که ملایکه [illegible] را صفه [illegible] بیشتر [illegible] دوزخ [illegible] آنجا [illegible] اولاد [illegible] نبیا [illegible]

اسباب دوزخ جملگی بشنو بدان با چار ضم
اندیشه کن در هر یکی هر یک بکن کلی حذر

شرکی چو آرد کس بود دایم بسوزد آن کسی
حقّی بسوزد اندران از فوت وقتی ای پسر

بخلی کند با هر کسی باشد متابع شهوتی
عجبی کند بر مردمان خود را بد اند خوب تر

ای از فوت کردن وقت نماز ۱۲ منه

امر خدا نارد بجا باشد مصاحب فاسقان
تحقیر بکند بزرگان بر سائلان بکند نهر

ترک جماعت هم جمعه عمداً بگیرد جان من
فی رد سلامی او کند نمام باشد بی خبر

وامی ستاند از کسی هرگز نخواهد تا دهد
گوید تنابز در لقب کس را چه بیند از بشر

اندر مناهی جملگی بکند دلیر بهتا بسی
مهمان بدارد دشمنی آید چو او را پیش در

نوحه کند بر مردگان سینه خراشد خد و خط
پاره کند هم جامها یا خود تراشد موی سر

نخورد ربوا او دائما در پس بدی گوید ترا
بکند حسد بر جملگی از کبر نارد کس نظر

اسباب دوزخ بی حد است گفتن شمردن کی توان
گر دو هزاران از ورق وقتیکه گویم مختصر

یعنی بسبب ... بیست و چهار است ۱۲ منه
یعنی ... ساله ۱۲
قال الله تعالی ... واما السائل فلا تنهر
ولا تنابزوا بالالقاب ۱۲

ناگه از آن دوزخ اگر مقدار یک سر سوزنی
گردد گشاده در جهان میرند از گرمی بشر

بشنو ز اول وصف ارکان هست آسان از همه
ماران در او چون اژدهان کژدم در او همچون شتر

دمهای کژدم نیز با چون پر زهر یا گونه گون

پس هست سی صد قلعها در هر دمی پر از زهر

گر زهر یک قلعه فتد اندر جهان یکبارگی

تا شرق و غرب از بوی او میرند کلی جانور

از مارها دش کژدو چون کوه بزرگ همچو قاف

در حال گردد آن جبل از ریگ هم باریک تر

موجب بگویم یک سخن تا تو در آئی در جنان

امر خدا آری بجا کلی ز شهوت کن حذر

می باش خامش روز و شب سخنی بگو بیفایده
نرمی بکن با جمله کس خدمت بکن مادر پدر

باب چهل و پنجم در بیان ده سنن ابراهیم علیہ السلام و مسائل متفرقات گوید

ده چیز وانی از سنن سنت خلیل پیشوا
واجب شده بر اتباع هم مومنان جمله بشر

واجب شده اتباع او بر مومنان جمله بشر ۱۲

لے عن عبد اللہ
بن عباس رضی
اللہ عنہ قال
قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ
وسلم ان فی
النار حیات
کامثال اعناق
البخت ...
اربعین خریفا
...
...
... ۱۲
... مشکوٰۃ ۱۲

در فرق کردن موی سر از ناصیه تا در قفا
مردم مخیر شد برین فرقی کند یا حلق سر
کعبه رسیدی حلق کن باشی مخیر بعد ازان
در غیر کعبه حلق نه الا بداری خوب و بتر
سبلت بر چون ابروان یا پست کن ای جان من
حلقے در او جایز بدان نزدیک علما معتبر
مسواک میکن هر وضوی چین همین معمول کن
گر حلق بکنی هم روا چیدن بود زان خوبتر
ختنه بکن فرزند را چون هفت ساله او شود
یابی ثوابی از خدا هرگز نیاید در ضرر
حلقی بکن در شرمگاه باید نداری تا چهل
فارغ چو از حاجت شوی سنگی بگردان بار سه
اے از قضاے حاجت برار ۱۲
آبی بکن اندر دهان هم آب بینی در وضو
هر وه که گفتم پیش تو یاد ش بکن ای نامور
قصد لواطت چون کند کس با کنیزک یا حرم
باشد روا او را کشد دفعی کند از خود شرر
باشد روا منکوحه را هم شوی کشتن در شرع
در حیض چون قصدی کند خوفی ندارد از قذر
هم همچنین باشد روا گر قصد کشتن کس کند
او را کشد پیش ازان واجب بچیزی یا حجر

سبلت یعنی دیع حلق یا قصر واجب است و افضل حلق است و بعد ازان تو مختار هستی در گزاشتن موی سر و تراشیدن آن ۱۲ ... فی التهذیب قص الشارب ان یوازی الشفة العلیا ... فی الکبری و فی السراجیة ینبغی للرجل ان یاخذ من شاربه حتی یصیر مثل حاجب ... المسعودی من طول سارية ... و لم یشرب من حوض ... و سلط الله علیه ... شرح اخبار الشمار قوله علیه الصلوة و السلام من لم یاخذ شاربه فلیس منا ... و قصره یقول من لم یقص شاربه ... ۱۲ ... یاخذ من طرف اللحیة اذا ... لا باس بان ...

هیچی بدان از موذیان باشند در حل و حرم
کزدم چهارم موش هم اندر مشارق کن نظر

زاغ و حداة و کلب هم مردم گزد و هر ساعتی
هر پنج را موذی بدان موذی بکش حکم خبر

هر جا که بینی موذی آدم بود یا جانور
در حال کش هم در زمان هر گه بروی یابی ظفر

گربه کبوتر چون کشد قیمت لصاحبش ده درم
یا خود زیانی او کند اکثر چو آید در نظر

جایز بدان هم کشتنش پیران بحلقش کارد ے
اما اگر کس بگذرد یابد ثوابے بیشتر

در حجره خواهی تا دهی از فرج بیرون آب را
رخصت طلب گر جاریه است از نش ز مولی معتبر

اسقاط کردن حمل را جائی نباشد چون در و
کردند بعضے رخصتی گر تو بداری خوب تر

میخوان نجومی آنقدر تا تو بدانی وقت را
ترویج کردن قبله هم دیگر برفتن در سفر

بستان هدایا چون کسی بدهد ترا بهر خدا
قاضی چه باشی یا ملک از بهر یه ها می کن حذر

سلطان فتوحی چون دهد فی الحال بستان هم حسن
تا وجه بینی رد مکن این نوع باشد دوست تر

رو فتوحی گر کنی گردی لفافت مبتلا
رو فتوحی کرده اند بعضی مشایخ نامور

چون تو بیائی از سفر یکسر بخانه در مرو
اول خبر کن سوی شان آنکه بیائی صحن در

کهنه چو بینی مصحفی سوده شده هم ریخته
در جامه پیچ و دفن کن چون مردگان اندر قبر

مصحف مبر در لشکری عورت که باشد همره
لشکر که دارد قوتی این هر دو را آنجا ببر

آبی خورانی نیم شب فرزند تشنه یا زنی
جمله گناهان عمر تو مغفور گردد هم هدر

رنجی که بینی ساعتی با عیال و نفس خود
هم صدقه باشد نزد حق یابی جزائی بیشتر

ظالم ستاند یکدرم خواه از تعدی یا ستم
یابی ثوابی از خدا مقدار از دینار زر

از خمر دنیا چون خوری دیباج پوشی یا حریر
جامه نیابی در جنان آنجا نیاشامی خمر

پرکاله یابی جا بجا افتاده اندر کوچها
چینی لبی یکجا کنی یا خسته باشد از شجر

از زرع چینی خوشها بعد از درودن خصم او
پوست انار و خربزه جمعی کنی از در بدر

عن عمر رض و انس رض و ابن الزبیر رض عن النبی صلی الله علیه وسلم من لبس الحریر فی الدنیا لم یلبسه فی الآخرة
عن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما یلبس الحریر فی الدنیا من لا خلاق له فی الآخرة
من مشکوة

چیند گیرد نفع آن باشد مباح و هم روا
برداشت چون شد ملک او در ملتقط اینکن نظر

اندر زمینی چون کسی گاوان نشاند یا غنم
سرگین شود بچید جمع یا چک همانجا یا بعر

خصمش بخواهد جمع گر بجا کند بر مردمان
جایز نباشد غیر را اندک بچیند بیشتر

بادام و شکر چون کسی بدهد کسی را بهر آن
بکند نثاری بر شهان یا بر عروسی مه چهر

خوردن نباید داشتن او را روا چیزی ازان
چیدن نباشد هم روا با دام باشد یا شکر

خلقی بچیند هم خوردزان لوز و جوز و چلغوزه
باشد حلال و هم روا بشنو زمن ای شه پسر

مالی سپارد چون کسی بر مردمی از بهر آن
تا او بدهد صدقه بسی هر جا که بیند مفتقر

او را حرام است بیشکی زان مال خوردن یکدرم
درویش باشد گرچه او این هر دو در خانی نگر

خواهد معلم اجر چون یا خود موذن از اذان
جایز نباشد در شرع مشروط باشد چون اجر

برداشتن از مابده زله حرام است بیشکی
گر خصم گوید ارفعوا بردار خوش خرم بخور

چون تو کسی مهمان شوی در طعم او بخشش مکن
جز استخوان سگ را مده جانان کمن چیزی دگر

مردار باشد پوستی پیش از دباغت بیع او
جایز نباشد در شرع هم بیع اشعار بشر

چون تو ببینی مردمی گل میخورد منعش مکن
فرعون و هامان یکدگر خوردند گلها بیشتر

برده خری چون گل خورد باریک بینی موی او
یا خود دلنشانی چوب و لت اندام او آید نظر

دیگر کنیزک طعمها از دیگران بیحد خورد
ردی مکن زین عیبها اندر خلاصه می نگر

مسجد چو بینی تنگتر باشد زمین در چپ و راست
بستان ز خصمان زورکن قیمت بده هم سیم و زر

اصحاب احمد مصطفیٰ از بهر کعبه همچنین
دادند قیمت خصم را کردند قدری هم جبر

ناقص قبائی چون کنی از بهر مومن مسلمی
تنها شوی مغفور تو خواندم چنین اندر خبر

کامل قبائی چون کنی از جان و دل ای جان من
پوشی لباس مغفرت از خویش هم مادر پدر

تا میتوانی جان من بر مومنان تعظیم کن
فاسق چو بینی مبتدع میکن اهانت بیشتر

مویهای آدمی ۱۲

از نظر او بیشتری را بیانداز کرو لازم

قال علیه الصلوٰة والسلام من بنی لله مسجدا کمفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة ۱۲ من مشکوٰة

چون مدح فاسق کس کند عرش خدا لرزد چنان
گوئی که افتد بر زمین بکند جهان زیر و زبر

یعنی چو فاسق مبتدع او را اهانت کن سبے
ایمان بود اندر دلت خوفی نفر دائی خطر

توفیق گر باشد ترا کارے بکن تعجیل تر
این وقت را دان نعمتے ہر ساعتے دار و ثمر

امروز گر طاعت کنی فردا ترا باشد جزا
چون تو کنی عصیان خطا یابی سزائی در سقر

گر طالبی از صدق دل خواہد کہ یابد راہ حق
چون صبر بخنے بیشکے باشد چو سنگے سیم و زر

گر راہ خواہی سوے حق از صدق پیوندی درو
باید درون خویش را خالی کنے از کس دگر

در بیان مناجات و ختم کتاب گوید

یارب مرا گردان چنان از راہ لطف و رحمت
مسکین شمارم اغنیا شاہان نیارم در نظر

باشم توانگر دل چنان از کس نخواہم حاجتے
فارغ نشینم شاد و خوش بیرون نیایم پیش در

راضی بفقر و فاقہ ہم باشم بکنجی اندرون
ممنون منت سفلگان مارا مگردان تا حشر

یعنی در صفت نعت
مدح مدحت کننده
فاسق عرش الٰہی لرزاند
سے فاسق التعریف
بیت و پند
سر و ترک الٰہی را بمرہ
اجتناب
ہا آرد
قال علیہ الصلوٰۃ
والسلام انما الغنی
غنی النفس

از بہر روزی رزق ہم وقتے پریشان دل مکن
یارب بدہ صبرم چنان جز تو نخواہم کس دگر

یارب بحق مصطفٰے ہم انبیا و اولیا
گردان چنان این تحفہ را مقبول گرد بحر و بر

عاشق بروحملہ جہان اندر درون جان خود
بکنند پاکان جاے او دارند بالا چشم و سر

الفت چنان دہ خلق را جز این نخوانند ہیچکس
ہر جا کہ بیند مردمے تعویذ او این مختصر

رنجی کشیدم مدتے ہم در رہا چون دریوزہ
تامن بزادم این چنین بکر معانی نامور

نظری چو بکنی اندرو بینے سلوک و پندہا
ہر جنس دروی حکمتے فقہ و کلام و ہم خبر

تالیف چون بکند کسی با خود نولبید داستان
جز مثنوی ناید نکو تحفہ نوشتم یک سفر

اصحاب علم و معرفت ہر گز کہ بینند سوی او
عیبم نگیرند بہر حق ہم راست بکنند زود تر

خود عیب دارم جملگے جز عیب در من ہیچ نے
صد عیب یابی ہر سخن ہر گز نہ بینے یک ہنر

کردم ہوس چون زاغکان رفتار کبکان ناکہم
بر باد شد رفتار من گشتم خجل ہم منکسر

[حاشیہ: یعنی اسم ہر جا کہ دو ہے این مختصر را یعنی تعویذ نوشتہ سازد ۱۲ — معہولات — مولوی محمود ۱۲]

گر یک سخن زین جملگی آید قبول نزد حق
نازم چو شاهان در جهان گردم چو سبحان مفتخر

دارم امیدی از خداوند چو این صاحبدلی
بکشند ز دل ما را دعا یابم نجاتی در قبر

ابیات گفتم جملگی هفصد بر آن هفتاد و شش
ابواب او پنج و چهل اندر حساب هم حصر

هفصد بود پنج دگر هجرت محمد مصطفی
عاشر ربیع آخرین وقت ضحی روز قمر

تمت بالخیر

منقول است از حضرت امیر المؤمنین رضی الله عنه بیست و هفت نوع از بنی آدم ممسوخ شده از مرد و زن و بیک روایت بیست و چهار و بروایتی دیگر هفده و روایت اصح آنست که فیل معلم بود و عنکبوت زنی بود که بعد از حیض غسل نمی کرد و دایم جنب می بود و روباه مردی بود فتنه انگیز و خیانت می کرد و خرچنگ هفده مرد بودند از بنی اسرائیل و از مائده عیسی علیه السلام طعام خوردند و ایمان نیاوردند لاک پشت زنی بود که با داماد خود فساد می کرد و زنبور زنی بود که با شوهر خود جنگ میکرد و خرگوش دزدی بود هر سال در راه مکه معظمه دزدی میکرد و عقرب مردی بود که دایم الاوقات قبرهای مردگان میکند و کفنها می دزدید و سوسمار مردی بود غماز نگربال مردم و خوک چهل تن

خاتمة الطبع که فائدهٔ فهرست مجمل می بخشد

بعد حمد بیحد خالق جن و بشر رویانندهٔ اشجار شورستان چون شهد و شکر مرده
بیداء اراضی را از باران رحمت خویش نمایندهٔ اخضر و احمر و دستهٔ درود چون ریحان
جنان بر روح پر فتوح خاصهٔ رسولان نور عرش و آسمان شاهنشاه دو جهان
شفیع مجرمان معجز نمای اقتربت الساعة وانشق القمر سلطان رسل بادشاه بحر و بر احمد
مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مخفی و محتجب مباد که این رساله شریفه عجالهٔ
منیفه که مصنفش لسان خون جگر خورده همچون نام خودش تحفة النصایح بر آورده و با بواب
از توحید و ارکان ایمان و عقاید و عقوبت قبر و ذکر جنت و جهنم و بیان علم
و عمل و غسل و تیمم و زکوة و صلوة و روزه و حج و عقوبت تارک صلوة و زکوة
زراعت و تلاوت قرآن و کسب و قناعت و نکاح و آوردن عروس
بخانه و آداب مجامعت و آداب آب خوردن و جامه پوشیدن و ذکر وقت
خفتن و بیع و شرا و صحبت سلطان و اغنیا و حسن خلق و حقوق همسایگان و حقوق والدین
بر فرزندان و داد و ستد قرض و کلام و سکوت و غیبت و تهمت و عطسه و سوگند
و خشم و تکبر و عجب و عیوب و غیرت و اخلاص و ریا و عبادت و توکل و رضا
و خوف و رجا و صبر و شکر و توبه و زهد و بخل و سخا و ایثار و امساک
و تواضع و خلق حسن و نفع رسانیدن خلق و حلم و غضب و امر معروف و نهی
منکر و سماع و رقص و سرود و لاغ بازی و نرد و شطرنج و ذبح و خوردن
جانوران و بیان ماهها و روزها و خاصیت سعد و نحس و بیان پیری و جوانی
و رنج و زحمت و علت و محنت و مصایب و تعزیت و احکام شهادت و
اسباب بینوائی و مدبری و بیان توانگری و موجبات بهشت و دوزخ

و بیان وہ سخن حضرت ابراہیم علیہ السلام و ختم کتاب سعی بلیغ بکار برده کرات و مرات از بہارستان مطبع شاد ابیہا یافته پیش نظر مشتاقان خویش رنگین ادائیہا نمود آنا سیرابی مشتاقانش نگشت و این گلعذار رعنا غنچہ وار پردۂ از وا برخ کشید لہذا امیدوار رحمت ایزد منان **شیخ نور الدین بن جیوا خان** تاجر کتب و مالک مطبع حیدری و صفدری بابیاری تصحیح جناب مولوی نصیر الدین صاحب در سنہ یک ہزار و سہ صد و سہ ہجری در مطبع صفدری واقع بمبئی سرسبز کنانیده گل سرسبد ساختند امید که خواہشمندانش از شمیم روح افزایش دماغ جان را معطر سازند و ماننوفعان اجر عظیم رامعہ کاتب و مصحح بدعای حسن خاتمہ یاد فرمایند و باللہ التوفیق

فہرست

تمت فهرست الکتاب بعون الله الملک الوهاب

بتاریخ ۲۰ شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۰۳ هجری

تمام شد

کتبه محمد عنایت حسین الکهنوی عفی عنه

۱۲